

به سوی شناخت‌شناسی جدید اوربان؟^۱

نیل برنر و کریستین اشمید

برگردان: آیدین ترکمه

شکل‌های جدید شهری‌شدن/اوربانیزاسیون در سرتاسر جهان در حال آشکارشدن هستند و برداشت‌های موروثی را از امر شهری (اوربان) به سان یک گونه‌ی سکونت‌ی ثابت، کراندار، و به طور جهان‌شمول تعمیم‌پذیر به چالش می‌کشند. در همین حال بحث‌ها درباره‌ی مسئله‌ی شهری^۲ در علوم اجتماعی، رشته‌های برنامه‌ریزی و طراحی، و در مبارزات سیاسی روزمره همچنان رو به تکثیر و تشدید هستند. این مقاله در برابر این زمینه، مسئله‌ی شناخت‌شناسی امر شهری (اوربان) را بازبینی می‌کند: زندگی اوربان را به واسطه‌ی کدام مقوله‌ها، چه روش‌ها و چه کارتوگرافی‌هایی باید فهمید؟ پس از بررسی برخی از واکنش‌های جریان غالب و انتقادی معاصر به این مسئله به ضرورت بازاندیشی رادیکال فرض‌های شناخت‌شناختی موروثی درباره‌ی اوربان و اوربانیزاسیون اشاره می‌کنیم. با اتکال به رویکردهای بازتابی‌مان به نظریه‌ی اجتماعی انتقادی و پژوهش مستمرمان درباره‌ی شهری‌شدن سیاره‌ای یک شناخت‌شناسی جدید را برای امر شهری در قالب مجموعه‌ای از هفت تز ارائه می‌کنیم. این چارچوب شناخت‌شناسانه به دنبال آن است تا پایه‌های فکری و سیاسی بحث‌های معاصر را درباره‌ی مسئله‌ی اوربان توضیح دهد و مبنایی تحلیلی را برای رمزگشایی جغرافیا‌های به سرعت متغیر اوربانیزاسیون و مبارزه‌ی شهری در سرمایه‌داری اوایل سده‌ی بیست و یکم عرضه کند. استدلال‌های ما در راستای برانگیختن و پیشبرد بیشتر بحث درباره‌ی بنیان‌های شناخت‌شناسانه‌ی نظریه و پراکتیک شهری انتقادی کنونی هستند.

واژگان کلیدی: شهری‌شدن، عصر شهری/اوربان، اوربانیزم پسااستعماری، شهری‌شدن سیاره‌ای، شهری‌شدن بسط‌یافته^۳، بازتاب‌پذیری^۴ نظریه‌ی شهری انتقادی، روستایی^۵

درآمد: بحران شناخت‌شناسی‌های شهری

موج عظیمی از تجدیدساختار شهری از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو در سرتاسر سیاره در حال آشکارشدن بوده است. به دنبال بحران مدل‌های ملی-توسعه‌گرایانه‌ی توسعه‌ی سرزمینی، فروپاشی سوسیالیسم دولتی و در نتیجه تشدید ادغام/یکپارچگی اقتصادی جهانی، تنوعی از دگرگونی‌های شهری متضاد در حال وقوع بوده است. علل، نماها، کانتکست‌ها، هم‌پیوندی‌ها و استلزامات چنین دگرگونی‌هایی به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته و در نتیجه‌ی بحران مالی و اقتصادی جهانی در اواخر دهه‌ی ۲۰۰۰ و اوایل دهه‌ی ۲۰۱۰ شدیداً گیج‌کننده باقی می‌مانند. با این حال حتی با این که الگوهای زمینه‌مند خاص اوربانیزاسیون/شهری‌شدن همچنان تاب‌آورده و تکثیر می‌شوند، دست‌کم سه روند خرد در حال تثبیت به نظر می‌رسند، که هر یک فرض‌های ریشه‌دار را درباره‌ی سرشت امر شهری به چالش می‌کشند:

^۱ این متن برگردانی است از مقاله‌ای با مشخصات زیر:

Brenner, Neil, Schmid, Christian., (2015) "Towards a new epistemology of the urban?" CITY vol. 19, N. 2-3, 151-182

^۲ urban question

^۳ extended urbanization

^۴ reflexivity

^۵ rural

۱. جغرافیاهای جدید توسعه‌ی فضایی نابرابر از مجرای برهم‌کنش متضاد بین فرآیندهای منفجرشونده‌ی سریع شهری شدن و شکل‌های متنوع رکود، انقباض و به حاشیه‌راندگی، که اغلب بسیار به موازات هم رخ می‌دهند، در حال ظهور بوده‌اند. بر خلاف جغرافیاهای نابرابر قلمرویی/سرزمینی همبسته با چرخه‌های پیشین صنعتی شدن، این موزاییک جدید نابرابری فضایی را نمی‌توان به واسطه‌ی مدل‌های ناحیه‌ای^۱ با تمایزگذاری تیپولوژیک‌شان در خصوص فضا بین شهری/روستایی، مادرشهر/مستعمره، جهان اول/دوم/سوم، شمال/جنوب، شرق/غرب و ... به نحوی بسنده فهمید (همچنین نگاه کنید به Merrifield 2013; Robinson 2014). امروز شرایط واگرایی ثروت و فقر، رشد و زوال، شمول و طرد، مرکزیت و درحاشیه‌بودگی، متقابلاً همدیگر را در تمام مقیاس‌های فضایی، از محله تا مقیاس سیاره‌ای تولید می‌کنند. در چنین شرایطی به طور مبرم به رویکردهای جدیدی برای فهم و تأثیرگذاری بر فرآیندهای توسعه‌ی فضایی نابرابر در سرمایه‌داری نیاز داریم (Peck 2015a).

۲. سرشت بنیادین واقعیت‌های شهری – که برای مدت‌ها ذیل عنوان فراگیر منفرد/تکینه‌ی «سیتی‌بودگی»^۲ صورت‌بندی می‌شد – نسبت به چرخه‌های پیشین شهری شدن سرمایه‌دارانه متفاوت‌تر، چند شکلی‌تر، متنوع‌تر و چند مقیاسی‌تر شده‌اند. اگرچه اصطلاح «سیتی»^۳ همچنان به عنوان یک برداشت ایدئولوژیک در گفتمان سیاست جریان غالب و زندگی روزمره باقی مانده است (Wachsmuth 2014)، پدیده‌ی شهری معاصر را نمی‌توان همچون یک وضعیت تکینه‌ی برآمده از تکثیر سریالی یک وضعیت اجتماعی-فضایی خاص (برای مثال انباشتگی‌ها^۴) یا گونه‌ی سکونتی (برای مثال مکان‌هایی با جمعیت‌های عظیم، متراکم و/یا ناهمگن) در سرتاسر سرزمین/قلمرو فهمید. در واقع به جای آنکه شاهد تکثیر جهان‌گستر یک شکل شهری تکینه، یعنی سیتی، باشیم با فرآیندهای جدیدی از شهری شدن مواجه‌ایم که شرایط اجتماعی-اقتصادی متنوع، فورماسیون‌های قلمرویی متفاوت و دگرگونی‌های اجتماعی-متابولیک مختلفی را در سرتاسر سیاره به وجود می‌آورند. مورفولوژی‌ها، جغرافیاهای و چارچوب‌های نهادی‌شان چنان متنوع شده‌اند که برداشت سنتی از سیتی به عنوان یک گونه‌ی سکونتی کراندار عموماً قابل تکثیر حالا دیگر صرفاً همچون بقایای جالب یک فورماسیون الغاشده‌ی توسعه‌ی فضایی سرمایه‌دارانه به نظر می‌رسد (Brenner and Schmid 2014).

همانطور که در جایی دیگر استدلال کرده‌ایم (Brenner and Schmid 2011)، شکل‌گیری مگاسیتی‌های بزرگ مقیاس و مناطق مادرشهری چندهسته‌ای فقط یک نمود مهم از بازتشکیل مستمر چشم‌اندازهای شهری شونده هستند (نگاه کنید به Soja and Kanai [2006] 2014). نمودهای کلیدی دیگری، در میان سایر موارد شامل این‌ها است: (الف) تراکم بی‌سابقه‌ی شبکه‌های بین مادرشهری، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی بسیار کلان (از بزرگراه‌ها، کانال‌ها، خطوط راه‌آهن، بنادر کانتینری، فرودگاه‌ها و سدهای برق‌آبی تا کابل‌های زیر دریا، تونل‌ها، خطوط لوله و ماهواره‌ها) هستند که در سرتاسر سرزمین‌ها و قاره‌ها افزون بر محیط‌های اقیانوسی و جوی امتداد می‌یابند، (ب) تجدید ساختار و تغییر «پس‌کرانه‌های» سنتی به واسطه‌ی تأسیس مناطق جدید فرآوری صادرات، مناطق بیگارخانه‌ی جهانی، لوکیشن‌های دفاتر اداری پشت‌صحنه^۵، تجهیزات پردازش داده و پایانه‌های لجستیکی دارای شیوه‌های ترابری متنوع، (پ) نوسازی و گسترش فضایی نظام‌های کاربری زمین بزرگ مقیاس که به استخراج منابع، تولید و انتقال انرژی (شامل سوخت‌های فسیلی)، و مدیریت آب و زباله‌ها اختصاص می‌یابند، (ت) دگرگونی اجتماعی و محیطی ژرف نواحی گسترده‌ی سابقاً «روستایی» از

¹ areal

² cityness

³ the city

⁴ agglomeration

⁵ back office (دفاتر بانکی یا دیگر مؤسسات مالی که امور مؤسسه را مدیریت و سازماندهی می‌کنند اما با مشتریان سر و کار ندارند.م)

طریق گسترش کشاورزی صنعتی بزرگ‌مقیاس، گسترش شبکه‌های تولید و فروش محصولات کشاورزی جهانی، و تحمیل شکل‌های همبسته‌ی زمین‌دزدی و حصارکشی قلمرویی، و (ث) به‌کارگیری فضاهای سابقاً «برهوت» شامل جنگل‌های بارانی، بیابان‌ها، مناطق کوهستانی، نواحی قطبی، اقیانوس‌ها و حتی خود اتمسفر در راستای الزامات رشد بی‌امان تکوین شتابنده و به‌طور فزاینده‌ی سیاره‌ای شهری‌شدن سرمایه‌دارانه.

۳. جغرافیاهای تنظیم‌کننده‌ی شهری‌شدن سرمایه‌دارانه که شدیداً با روندهای پیش‌گفته در هم تنیده‌اند خود به همین ترتیب دستخوش دگرگونی‌های ژرف سریع شده‌اند. از گسترش شتابنده‌ی صنعتی‌شدن در قرن نوزدهم، فرآیند شهری‌شدن عمدتاً درون چارچوب‌های نهادی سلسله‌مراتبی دولت‌های ملی تثبیت شده و نظام‌های امپریالیستی ملی قرار داشته است و به واسطه‌ی آن‌ها تنظیم می‌شده است. از آن زمان، دولت‌های ملی که در دل امپراطوری‌های بزرگ و رژیم‌های استعماری قرار داشتند مناطق شهری عمده را در راستای پروژه‌ی بزرگتر تأسیس بازارهای یکپارچه‌ی سرزمینی و خلق چارچوب‌های نسبتاً یکسان و استاندارد سازماندهی قلمرویی ملی که توسعه‌ی صنعتی، درون آن می‌توانست رخ دهد، به‌طور ابزاری مورد بهره‌برداری قرار دادند. با این حال این دگرگونی‌های پریاهوی دهه‌های اخیر، بی‌تردید این مدل ملی-توسعه‌گرایانه‌ی تنظیم شهری و قلمرویی را نابود کرده و به بازتکوین چشمگیر جغرافیاهای موروثی حکمرانی شهری می‌انجامد (Brenner 2004; Schmid 2003).

اگرچه برخی از مؤلفه‌های دوره‌ی کنونی تبار تاریخی طولانی‌تری دارند و به سرمایه‌داری تجاری و امپراطوری‌های استعماری سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته بازمی‌گردد، این دوره‌ی کنونی اما شاهد تکثیر جغرافیاهای جدید حکمرانی شهری بوده است که دیگر به سادگی درون یک چارچوب قلمرویی فراگیر تکنیکی قدرت دولتی در هیچ مقیاس فضایی‌ای اعم از ملی یا غیر از آن قرار نمی‌گیرد. در عوض یک چشم‌انداز شدیداً متنوع، قطبی‌شده، چندمقیاسی و نسبتاً ناهم‌هنگ حکمرانی قلمرویی و شبکه‌ای به واسطه‌ی (الف) تثبیت رژیم‌های فراملی بازارمحور نئولیبرالیزه‌شده، (ب) تکثیر پروژه‌های مقررات‌زدایی، آزادسازی، خصوصی‌سازی و ریاضتی دولت ملی، (پ) انتشار جهان‌گستر کمپین‌های بازاریابی مکان و سیاست‌های لوکیشنی معطوف به جذب سرمایه‌ها به درون مناطق زیر ملی، (ت) برقراری یک «جریان اصلی مادرشهری جدید» که در آن، دولت‌های محلی و منطقه‌ای به‌طور فزاینده‌ی رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری املاک‌محور در ابرپروژه‌های عمده، نوسازی شهری و اعیانی‌سازی را نسبت به تولید شغل، بازتوزیع اجتماعی، برابری و مشارکت در اولویت قرار می‌دهند (Schmid 2012)، (ث) ساخت شکل‌های جدید شبکه‌سازی بین‌محلی و انتقال سیاست به منظور ترویج «بهترین پراکتیس‌ها» در واکنش به بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و محیطی مزمین درون مناطق شهری (Peck and Theodore 2015)، و (ج) انفجار مداوم مبارزات سیاسی بر سر دسترسی به منابع پایه‌ی بازتولید اجتماعی مانند مسکن، آب، غذا، آموزش، خدمات درمانی و تأمین اجتماعی، پدیدار شده است. در این شرایط آژانس‌های تنظیمی، ائتلاف‌ها، جنبش‌ها و بازیگران متنوع نه تنها برای تأثیرگذاری بر تولید مکان‌ها بلکه برای بازشکل‌دهی چارچوب‌های نهادی و قلمرویی گسترده‌تری مبارزه می‌کنند که فرآیندهای شهری‌شدن به واسطه‌ی آن‌ها در تمام مقیاس‌های فضایی مدیریت می‌شود.

به این ترتیب عرصه‌ی امر شهری در معرض یک زلزله‌ی شدید و پریپامد بوده است که برآمده از دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی، تنظیمی و محیطی دوران پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ بوده است. تعجبی ندارد که به موازات کوشش‌های مستمر برای رمزگشایی از این دگرگونی‌های جهان‌گستر، حوزه‌ی مطالعات شهری نیز تلاطم و چندپارگی چشمگیری را تجربه کرده است. در یک همسویی آشکار با بحران‌های شناخت‌شناسانه‌ی دگرگون‌ساز اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ که راست‌آیینی‌های ریشه‌دار جامعه‌شناسی شهری جریان غالب، سیاست شهری پوزیتیویستی و جغرافیای شهری کمی را به‌طور بنیادی به چالش کشید، بنیان‌های فکری مطالعات شهری، امروزه به شکل ژرفی بی‌ثبات شده‌اند.

حوزه‌ی مطالعات شهری از خاستگاه‌هایش در اوایل سده‌ی بیستم مرتباً به واسطه‌ی بحث‌های بنیادی درباره‌ی سرشت مسئله‌ی شهری اغلب هم به شیوه‌هایی کاملاً مولد، احیا شده است. تشدید چنین بحث‌هایی را در دوران اخیر به این ترتیب به‌طور معقولی می‌توان

همچون نشانه‌ی رنسانسی خلاقانه تفسیر کرد و نه همچون بحرانی فکری. با این حال امروز چندپارگی شدید گم‌گشتگی و اغتشاش محضی که به حوزه‌ی مطالعات شهری سرایت کرده است صرفاً نتیجه‌ی ناسازگاری‌های روش‌شناختی (که البته به قوت خود باقی هستند) یا نتیجه‌ی منسوخ‌شدگی یک پارادایم پژوهشی خاص (مارکسیسم، نظریه‌ی تنظیم، نظریه‌ی شهر جهانی یا مواردی از این دست) نیست. در عوض همچنانکه پیکربندی ملی-توسعه‌گرایانه سرمایه‌داری جهانی پساجنگ به سرعت به حافظه‌ی تاریخی می‌پیوندد، و همچنانکه آثار سیاسی‌نهادی، فضایی و محیطی شکل‌های نئولیبرالی و اقتدارگرایانه‌ی متنوع تجدید ساختار شهری در سرتاسر سیاره منتشر و پرتاب می‌شوند، به نظر می‌رسد یک بحران ساختاری از لحاظ فکری دامنه‌دارتر مطالعات شهری در حال وقوع است.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، بحران‌های شناخت‌شناسانه‌ی مطالعات شهری متضمن بحث‌های بنیادین درباره‌ی مقوله‌ها و روش‌های مناسبی می‌شد که به واسطه‌ی آن‌ها امکان فهم یک عرصه‌ی اجتماعی‌فضایی فراهم می‌شد که ویژگی‌ها و پارامترهای اساسی‌اش مورد اجماع گسترده قرار داشت. به بیان ساده این اجماع مستلزم یکسان‌نگاری امر شهری با یک واحد فضایی یا گونه‌ی سکونت‌ی خاص – یعنی سیتی یا یک شکل قلمرویی وابسته به آن در مقیاسی بالاتر مانند کلان‌شهر، منظومه‌ی شهری^۱، منطقه‌ی مادرشهری، مگالاپولیس، مگاسیتی، منطقه‌ی مگاسیتی و مواردی از این دست – بود. اگرچه منتقدان رادیکالی مانند مانوئل کستلز شیوه‌های تثبیت‌شده‌ی فهم این «واحد» را به شدت نقد کردند و یک چارچوب تفسیری آلترناتیو بنیاداً تجدیدشده را ارائه کردند که بر مبنای آن می‌شد تولید، تحول و مناقشات را بررسی کرد، اما همچنان این واحد – منطقه‌ی شهری یا انباشتگی – را به عنوان نقطه‌ی کانونی اصلی بحث‌ها درباره‌ی «مسئله‌ی شهری» به پرسش می‌کشیدند (Castells [1972] 1977; see also Katznelson 1992). این پیش‌فرض عمدتاً مناقشه‌ناپذیر، در میان گسست‌های روش‌شناختی و سیاسی عمیق و مرزبندی‌های جدید شناخت‌شناسانه‌ی پی‌درپی، زیربنای سنت‌های فکری اصلی را در مطالعات شهری سده‌ی بیستم به وجود آورده است. در واقع برای مدت‌ها بدیهی تلقی شده بود که این پیش‌فرض به تأیید نیاز ندارد، چه رسد به توجیه.

امروز این مجموعه فرض‌های ریشه‌دار – به موازات منظومه‌ی گسترده‌ای از چارچوب‌های شناخت‌شناسانه‌ی شدیداً هم‌پیوند برای مواجهه با مسئله‌ی شهری و تنظیم آن – در نتیجه‌ی دور جدید تجدید ساختار اجتماعی‌فضایی در سطح جهانی، به شدت در حال بی‌ثبات شدن است. بی‌تردید «قدرت انباشتگی» بیش از پیش برای پویایی‌های صنعتی‌شدن، بنیادی باقی می‌ماند؛ یعنی تمرکز فضایی وسایل تولید، جمعیت و زیرساخت یک نیروی مولد قدرتمند است همچنان امواج انباشت سرمایه را برمی‌انگیزد و مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازها را در تمام مقیاس‌های فضایی دوباره شکل می‌دهد (Soja 2000; Kratke 2014; Scott and Storper 2014). با این حال، به رغم این، مرزهای سابق سیتی – همراه با مرزهای واحدهای مادرشهری بزرگتر انباشتگی – منفجر می‌شوند و همچون شکل‌های جدید شهری شدن سربرمی‌آورند که الگوهای موروثنی سازماندهی قلمرویی را بازشکل‌دهی می‌کنند، و به طور فزاینده از خود شکاف یا تمایز شهری/غیرشهری فراتر می‌روند (Schmid 2006, [2012] 2014; Brenner 2013, 2014a, 2014b; Brenner and Schmid 2014).

به این ترتیب بحران کنونی مطالعات شهری صرفاً نمود سردرگمی شناخت‌شناسانه نیست (هر چند این مورد همچنان کاملاً بدیهی است). در عوض از دید ما این بحران برآمده از یک آگاهی فزاینده از تردیدهای بنیادی درباره‌ی سایت‌ها، ابژه‌ها و نقاط کانونی نظریه و پژوهش شهری در سرمایه‌داری معاصر است. در جهان به دقت تحدیدشده و نسبتاً کراندار سیتی‌ها و یا «واحدهای شهری»، که ویژگی‌های اصلی‌اش مورد توافق عام پژوهشی قرار داشت، پژوهشگران شهری می‌توانستند به ابعاد بی‌شمار مربوط به فهم پویایی‌های زیربنایی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌شان، خط‌سیرهای تاریخی‌شان، دگرگونی‌های بین‌متنی‌شان و شکل‌های مختلف

¹ conurbation

تنظیم، تعارض و مبارزه‌ای پردازند که درون آن‌ها سربرمی‌آورد (Saunders 1986). با این حال در شرایط معاصر، به نظر می‌رسد این شروط پایه‌ای امکان پژوهش شهری نسبی شده‌اند اگر نگوییم به طور کلی کنار گذاشته شده‌اند.

از همین رو ما استدلال می‌کنیم که مسئله‌ی شناخت‌شناسی امر شهری – به ویژه این پرسش که: زندگی شهری را باید به واسطه‌ی چه مقوله‌ها، روش‌ها و کارتوگرافی‌هایی فهمید؟ – باید بار دیگر به نقطه‌ی قانونی اصلی نظریه، پژوهش و کنش شهری تبدیل شود. اگر امر شهری دیگر به نحوی روشن درون سیتی محاط نمی‌شود یا بر سیتی مبتنی نیست – یا، همین طور، بر هیچ نوع سکونت‌کراندار دیگری مبتنی نیست – آنگاه یک حوزه‌ی پژوهشی که به بررسی این موضوع اختصاص یافته است چگونه می‌تواند همچنان وجود داشته باشد؟ یا اگر بخواهیم همین پرسش را همچون چالشی برای تجدید ساختار فکری طرح کنیم باید بگوییم که: آیا یک شناخت‌شناسی جدید امر شهری (اوربان) وجود دارد – یا می‌تواند وجود داشته باشد – که شرایط، فرآیندها و دگرگونی‌های نوپدید همبسته با جهان شهری شدن تعمیم‌یافته را توضیح دهد؟

ایدئولوژی‌های شهری، کهنه و نو

تقریباً چهار دهه پیش لوفور (3, 191, n. 2003, [1970]) استدلال کرد که نه تنها یک فهم جدید از امر شهری ضرورت دارد بلکه تأکید کرد که خود امر شهری (اوربان) به اپیستمه‌ی عصر ما تبدیل شده است، یعنی شرایط امکان فهم ابعاد عمده‌ی زندگی جهانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معاصر: «ما می‌توانیم بگوییم که امر شهری [...] بر فراز افق سربرمی‌آورد و آرام آرام حوزه‌ی شناخت‌شناسانه را اشغال می‌کند، و به اپیستمه‌ی یک عصر تبدیل می‌شود» (for further discussion, see also Prigge 2008). به این تعبیر لوفور بیان کرد که بازمفهوم‌پردازی امر شهری به پیش‌شرط شناخت‌شناسانه و سیاسی بنیادین برای فهم سرشت خود جامعه تبدیل شده بود. این ادعا امروز حتی بیش از آن زمان متناسب به نظر می‌رسد. چه در گفتمان آکادمیک و چه در حوزه‌ی عمومی، امر شهری به عینکی ممتاز تبدیل شده است که به واسطه‌ی آن، روندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیطی معاصر تفسیر می‌شوند، ترسیم می‌شوند و در واقع کوشش می‌شود تا از این طریق بر این روندها تأثیر گذاشته شود.

با این حال به نحوی پارادوکسیکال، جریان غالب گفتمان‌های معاصر درباره‌ی شهرگرایی جهانی، به جای مواجهه مستقیم با شرایط بنیاداً دگرگون‌شده‌ی نظریه و پژوهش شهری، نوعی تصدیق دوباره‌ی قدرتمند و حتی پیروزمندانه را در خصوص مفهوم سنتی، جهان‌شمول، تمامیت‌ساز و عمدتاً تجربه‌گرایانه‌ی «سیتی» پذیرفته است. در این چارچوب جریان غالب، سرشت تجدید ساختار شهری معاصر صرفاً همچون اهمیت فزاینده‌ی سیتی‌ها در فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اکولوژیک جهان‌گستر روایت می‌شود. پرسش از اینکه «سیتی‌ها» و «امر شهری» چه هستند و اینکه ویژگی‌ها و جغرافیاهای تشکیل‌دهنده‌شان چگونه می‌توانند به نحوی کیفی تغییر کنند، به این ترتیب به طور مؤثری «در جعبه‌ی سیاه قرار می‌گیرند».

مؤثرترین فراروایت معاصر از شرایط شهری جهانی بی‌تردید مفهوم «عصر شهری» است که اولین بار چند دهه پیش از سوی جمعیت‌شناسان ملل متحد طرح شد و اخیراً در گفتمان‌های عمومی و پژوهشی درباره‌ی رشد سکونت‌گاه‌های شهری و مخاطرات اجتماعی، تنظیمی، و محیطی همبسته با آن، بیش از پیش رواج یافته است (Burdett and Sudjic 2006; Davis 2006; UN-Habitat 2007). بنا بر این دیدگاه سیتی‌محور، برای اولین بار در تاریخ بشر بیش از نیمی از جمعیت جهان اکنون در سیتی‌ها زندگی می‌کنند. به اتکای عبور از این «آستانه» یا «نقطه‌ی عطف» در سال ۲۰۰۷ گفته می‌شود که سیتی به شکل یونیورسال سکونتگاه انسانی تبدیل شده است؛ و در واقع تصور می‌شود که حالا سیتی است که بیانگر بنیادی‌ترین واحد فضایی برای آینده‌ی بشریت است. تز عصر شهری در میان دیگر کانتکست‌های گفتمانی، ایدئولوژیک و نهادی متنوع، به شکلی از عقل سلیم عامیانه^۱ تبدیل شده است که بحث‌های کنونی را درباره‌ی شرایط شهری جهانی چارچوب‌بندی می‌کند. این تز، در مقالات پژوهشی، گزارش‌های پژوهشی

^۱ doxic

و پروپوزال‌های نوشته شده برای دریافت کمک مالی، افزون بر حوزه‌ی عمومی روزنامه‌نگاری شهری، محیطی و معمارانه بی‌وقفه همچون یک طلسم تکرار می‌شود. در واقع این ادعا که ما از «آستانه‌ی شهری ۵۰ درصدی» رد شده‌ایم به پراستنادترین، اما همچنین به پیش پا افتاده‌ترین گزاره در مطالعات شهری معاصر تبدیل شده است (برای زمینه‌مندسازی تاریخی و نقد مفصل نگاه کنید به Brenner and Schmid 2014).

همان‌طور که بسیاری از پژوهشگران متذکر شده‌اند، داده‌های جمعیت‌شناختی‌ای که فرضیه‌ی عصر شهری به آن‌ها وابسته است عمیقاً نابسندند؛ این آمار برگرفته از آژانس‌های سرشماری ملی هستند که سیتی و اوربان را با استفاده از بشمار شاخص‌های متناقض، نامعتبر و ناسازگار تعریف می‌کنند (Satterthwaite 2010). افزون بر این درون رشته‌های اصلی گفتمان عصر شهری، سیتی با ارجاع به یک اندازه‌ی جمعیتی ثابت، آستانه‌ی تراکم یا دسته‌بندی‌های اداری تعریف می‌شود که همه خودسرانه‌اند، و خود همچون شاخص اصلی‌ای در نظر گرفته می‌شوند که مرز مفروض بین نواحی شهری و غیرشهری را تعیین می‌کند. حتی زمانی که این شاخص‌ها بیشتر تدقیق می‌شوند، برای مثال با ارجاع به الگوهای سفر روزانه، نواحی زیرپوشش (حوزه‌ی نفوذ)^۱ و فعالیت‌های اقتصادی، اما همچنان مفهوم سیتی‌بودگی که در این گفتمان مورد استفاده قرار می‌گیرد هنوز به طور بنیادی تجربه‌گرایانه است. این مفهوم حامل این پیش‌فرض است که می‌توان سیتی را به واسطه‌ی (نوعی ترکیب) متغیرهای از لحاظ آماری سنجش پذیری تعریف کرد که شرایط (که همچون «شهری» یا «غیرشهری» دسته‌بندی می‌شوند) را درون یک محدوده‌ی اداری کراندار توصیف می‌کنند. با برخی استثنای‌های اندک (i.e. Angel 2011)، کراندارسازی روشن محدوده‌ی مورد بحث صرفاً بر مبنای حوزه‌های اداری موجود پیش‌فرض گرفته می‌شود؛ و به این ترتیب فرآیندهای اقتصادی، سیاسی و محیطی متنوعی که «انسجام ساختاریافته‌ی» (Harvey 1989) فورم‌اسیون‌های شهری موروثی را تغییر می‌دهند، تصدیق یا تحلیل نمی‌شوند (Brenner and Katsikis 2014). به علاوه گفتمان عصر شهری به واسطه‌ی این ادعایش که «سیتی» به شکل به طور جهان‌شمول مسلط، و به طور بی‌پایان تکثیرشونده‌ی سکونتگاه انسانی جهانی تبدیل شده است، شدیداً الگوها و خط‌سیرهای متنوع شهری شدن را که در دهه‌های اخیر در سرتاسر اقتصاد جهان در حال ظهور بوده‌اند همگن/یکدست می‌سازد (Schmid [2012] 2014). گفتمان عصر شهری همچنین به نحوی پروبلمتیک با یکسان‌انگاشتن اوربان (امر شهری) منحصرأ با مراکز جمعیتی بزرگ و/یا متراکم، پیوندهای نزدیک، متنوع و پیوسته متحول‌شونده‌ی بین دگرگونی‌های معاصر را در فرآیندهای ساخت سیتی و دگرگونی‌های به همان اندازه دامنه‌دار چشم‌اندازهای غیرشهری و تقسیم فضایی کار مربوط به آن را نامرئی می‌سازد.

چندین فراروایت مشابه یا مشتق درباره‌ی شرایط شهری جهانی معاصر در پیوند نزدیک با ایدئولوژی فراگیر عصر شهری، رواج یافته‌اند (برای یک بررسی انتقادی نگاه کنید به Gleeson 2014). این تنوع‌ها در گفتمان عصر شهری متضمن تنوعی از دغدغه‌های هنجاری، روش‌شناختی، استراتژیک و ذاتی هستند؛ که در میان سایر موارد رشته‌های اصلی زیر را شامل می‌شوند:

پروپوزی‌نمایی شهری^۲. چند کتاب مشهور جدید، سیتی‌ها را همچون موتورهای نوآوری، تمدن، موفقیت و دموکراسی، در کانتکست‌های تاریخی و منطقه‌ای عرضه کرده‌اند (see, e.g. Bruggmann 2010; Glaeser 2011). بنابراین دیدگاه‌های پیروزمندانه، سیتی‌های معاصر تجلی آخرین نمودهای یک فرمول اجتماعی‌فضایی آزموده‌شده هستند که توسعه‌ی تاریخی پیش‌رونده‌ی جامعه‌ی انسانی، تکنولوژی و حکمرانی را میسر کرده‌اند. این مجموعه از استدلال‌ها بیانگر گسترش چشمگیر گفتمان عصر شهری هستند زیرا گزاره‌های جمعیت‌شناختی پایه‌ای سازمان ملل متحد را به استدلال‌های گسترده‌تر و به لحاظ کیفی دقیق‌تر مرتبط با نقش سیتی‌ها در آزادکردن پتانسیل‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسانی پیوند می‌زند.

¹ catchment areas

² Urban triumphalism

شهرگرایی فنی علمی. اخیراً همچنین شاهد فوران رویکردهای جدید مؤثری بوده ایم که ابزارهای علوم طبیعی، ریاضیات و تحلیل «داده های کلان»^۱ را برای تحلیل و اغلب پیش بینی ترتیبات فضایی بین شهری و درون شهری به کار می گیرند (Bettencourt and West 2010; Batty 2013). این رویکردهای نوپوزیتیویستی و نوطبیعت گرایانه بیانگر احیای رشته های مهم اندیشه ورزی سیستمی پساجنگ در گفتمان جغرافیا، برنامه ریزی و طراحی هستند که شدیداً با پروژه های مهندسی اجتماعی شهری و کنترل قلمرویی دولت ملی همراستا بوده اند. بحث های معاصر درباره ی «سیتی های هوشمند» بیانگر یک رشته ی مهم مشابه از شهرگرایی فنی علمی هستند که در آن، شرکت های فناوری اطلاعات به نحوی ستیزه جویانه/تهاجمی در حال بازاریابی شیوه های جدید نظارت فضایی، پردازش اطلاعات و تصویرسازی داده ها برای حکومت های شهری و مادرشهری گرفتار شده در سرتاسر جهان هستند تا از این طریق یک «فیکس/تمهید» فنی برای مسائل بغرنج حکمرانی به آن ها عرضه کند (Greenfield 2013; Townsend 2013). در کانتکست کنونی، تمایلات فنی علمی به آشکار کردن ترتیبات قانون مانند درون و در میان سیتی های عمده ی جهانی، اغلب به طبیعی سازی شکل های اختلال، محصور سازی و جابه جاسازی اجتماعی فضایی خدمت می کنند که به واسطه ی چندین دهه تجدید ساختار تنظیمی نئولیبرالی و بحران عودکننده ی ژئواکونومیک به وجود آمده اند (Gleeson 2014). با وجود دستگاه روش شناختی دقیق تر و ظرفیت شان برای پردازش مجموعه های عظیمی از داده ها، این شهرگرایی های فنی علمی، فهم پایه ی تز عصر شهری را از سیتی ها همچون واحدهای سکونتی به روشنی کراندار و به طور جهان شمول تکثیرپذیر تکرار و در واقع تقویت می کنند. فهم قانون محوری^۲ که این گفتمان از شهری شدن می پذیرد نه تنها برای مقاصد شناخت شناسانه، یعنی برای توجیه یک دستورکار پژوهشی طبیعت گرایانه ی جهان شمول ساز که همچنین به عنوان بخشی از یک ایدئولوژی فنی علمی به کار گرفته می شود که به دنبال سیاست زدایی از زندگی شهری و در نتیجه «به دنبال کمک به آرمان مدیریت کامل»^۳ است (Gleeson 2014, 348).

بحث ها درباره ی پایداری شهری. یک فراروایت دیگر از شرایط شهری جهان معاصر بر نقش کلیدی سیتی ها در تعمیق بحران اکولوژیک سیاره ای متمرکز است. اینجا سیتی ها همزمان به عنوان «خطوط مقدم»^۴ ی نگریسته می شوند که بحران های محیطی در آن ها به بارزترین شکل تجربه می شوند، و نیز همچون عرصه هایی فنی-اجتماعی که در آن ها پاسخ هایی بالقوه، پیشگام هستند (برای بررسی انتقادی نگاه کنید به Satterthwaite 2004). بحث ها درباره ی پایداری شهری اغلب به دو رشته ی فوق الذکر گفتمان شهری معاصر پیوند می خورند البته تا جایی که آن ها سیتی ها را همچون زیست پذیرترین ترتیبات اکولوژیک برای سکونت انسانی ارج می نهند (Girardet 2004; Meyer 2013) و/یا «راه حل های» فنی علمی جدیدی را برای مهندسی دوباره ی فرآیندهای متابولیک شهری و آن هم اغلب از طریق مداخلات معمارانه و طراحانه زیر لوای یک «شهرگرایی اکولوژیک» عرضه می کنند (Mostafavi and Doherty 2011). در بسیاری از موارد، دیدگاه های عرضه شده در خصوص یک نظم اکولوژیک شهری آتی مستلزم ساختن «نواحی اکولوژیکی محصور مرغوب» (Hodson and Marvin 2010) هستند که اساساً از نظام های زیرساختی موجود منفک شده اند و در نتیجه الگوهای موروثی طرد قلمرویی را تشدید می کنند. استراتژی های نوپدید برای ارتقای «تاب آوری» شهری در مواجهه با تغییر اقلیمی و فجایع اجتماعی-طبیعی همبسته با آن شامل مخاطرات مشابهی هستند زیرا شکل های معاصر حکمرانی بازارمحور و فرایندهای همبسته ی بدنام سازی^۴ قلمرویی را به نرم/قاعده تبدیل می کنند (Fainstein 2014; Slater 2014). پژوهش درباره ی پایداری شهری از لحاظ روش شناختی، موضوعی و سیاسی همچنان ناهمگن باقی می ماند و پژوهشگران بسیاری اخیراً مداخلات انتقادی مهمی را طرح کرده اند که این پروبلمتیک را به توسعه ی فضایی نابرابر، نئولیبرال سازی و مبارزات برای عدالت محیطی وصل می کنند (Rees and Wackernagel 1996; Atkinson 2007, 2009; Elmqvist 2014). با این حال اصلی ترین اتکای

^۱ big data

^۲ law-bound

^۳ sound management

^۴ stigmatization

بحث‌های اخیر بر پایداری شهری، ترویج برداشتی از سیتی‌ها به عنوان جزایر کراندار از لحاظ تکنولوژیک کنترل‌شده‌ی زیست‌عقلانیتی^۱ است که عمدتاً از فورماسیون‌های قلمرویی گسترده‌تری منفک می‌شوند که اکنون در آن‌ها جایگیر شده‌اند. به این ترتیب گفتمان عصر شهری به یک محیط‌گرایی فنی سیتی‌محور ترجمه می‌شود که اغلب محصورسازی^۲ فضای سکونتی را به عنوان تنها وسیله‌ی بهینه برای بقای انسان در شرایط بحران اکولوژیک سیاره‌ای تعمیق‌شونده توجیه و حتی تجلیل می‌کنند.

بحث‌ها درباره‌ی مگاسیتی‌ها، یک رشته‌ی فرعی دیگر گفتمان عصر شهری حاوی بحث‌ها درباره‌ی مگاسیتی‌ها است که عموماً همچون یک گونه‌ی سکونتی خاص فهمیده می‌شوند که در «جهان سوم» یا «جهان جنوب» در شرایط شهری شدن شتابان، ازدحام مفرط و کمیابی منابع قوام یافته‌اند (UN-Habitat 2007). بحث درباره‌ی مگاسیتی‌ها تا حدی، فشار جهان‌شمول‌ساز گفتمان عصر شهری را با تأکید بر خاص‌بودگی سکونتگاه‌های شهری در کشورهای فقیرتر تعدیل می‌کند، حال چه این خاص‌بودگی ناشی از میراث استعماری باشد یا ناشی از استراتژی‌های اولیه‌ی صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات، آثار شکل‌های معاصر سیاست تعدیل ساختاری یا از همه مهم‌تر، تکثیر الگوهای سکونت «غیر رسمی» درون هسته‌های متراکم سیتی و پیرامون حاشیه‌های مادرشهری. با این حال رویکردهای عصر شهری به شیوه‌های متعدد، بحث‌های مربوط به مگاسیتی‌ها را تقویت می‌کنند: بحث درباره‌ی مگاسیتی‌ها، همراه با بحران‌های فراگیر اشتغال، مسکن، سلامت عمومی و محیطی‌شان، معمولاً همچون واحدهای فضایی برنامه‌ریزی‌نشده و احتمالاً غیرقابل برنامه‌ریزی بازنمایی می‌شوند که «گذار شهری» معاصر در آن‌ها در حال وقوع و آشکار شدن است؛ در نتیجه آن‌ها اصلی‌ترین واحدهای «سیاره‌ی زاغه‌ها»ی معاصر هستند (Davis 2006; for a strong counterpoint, see Roy 2005). به این ترتیب حتی اگر بحث‌های مگاسیتی‌ها در تمایز این فضاها نسبت به شهرگرایی‌های اروپایی-آمریکایی یا شمالی و نظام جهان‌گستر سیتی‌های جهانی تأکید کنند، با این حال تأکید اساسی‌شان را بر سیتی به عنوان یک گونه‌ی سکونتی کراندار زیربنای تمام رشته‌های اصلی گفتمان عصر شهری است حفظ می‌کنند.

این گونه‌های متنوع گفتمان عصر شهری را باید همچون مجموعه‌ی قدرتمندی از مداخلات ایدئولوژیک در حوزه‌های پاره‌پاره‌شونده و به سرعت زیروروشنونده‌ی تجدید ساختار شهری فهمید. دقیقاً در شرایطی که بنیان‌های زندگی شهری به طور بنیادی در حال تکوین دوباره‌اند، چنین گفتمان‌های جریان غالبی درباره‌ی شهرگرایی جهانی، قویاً یک دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی جهان‌شمول‌ساز، تمامیت‌ساز و اغلب طبیعت‌گرایانه را دوباره طرح می‌کنند که تمام ابعاد فرآیند شهری را زیر لنزهای فراگیر سیتی‌بودگی می‌گنجانند، که همچون یک شکل سکونتی برین^۳ فهمیده می‌شود که حالا در سطح جهانی تعمیم یافته است. در میان کانتکست‌های سیاسی‌نهادی و جغرافیایی متنوعی که این گفتمان‌ها در آن به کار بسته می‌شوند، «پوشش متداول‌شان یک یونیورسالیسم درخشان» است (Gleeson 2014, 351) که گرایش‌های بحرانی و تضادهای تکثیرشونده‌ی سرمایه‌داری معاصر را پنهان می‌کند.

این رشته‌های متنوع این فراروایت، در شباهتی چشمگیر با نظریه‌های مدرنیزاسیون دوران پساجنگ که برای مدت‌ها است بی‌اعتبار شده‌اند، حالا همچون چارچوب‌هایی گفتمانی برای مشروع‌سازی طیف گسترده‌ای از پیشنهادها و نئولیبرال‌ساز برای دگرگون کردن محیط‌های ساخته‌شده‌ی شهری موروثی به کار گرفته می‌شوند. در نتیجه این پیام ساده که سیتی اهمیت سیاره‌ای بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است همچون یک عنوان ایدئولوژیک چندمنظوره‌ی عمدتاً سیاست‌زدایی‌شده عمل می‌کند که پروژه‌ها و نسخه‌های معاصر بازارمحور و/یا اقتدارگرایانه‌ی دگرگونی شهری در کانتکست‌های مختلف، حول آن روایت، توجیه و طبیعی جلوه داده می‌شود. همزمان در حوزه‌های عمومی، در گفتمان برنامه‌ریزی و طراحی، و در عرصه‌های پژوهشی، این ایدئولوژی‌های جهان‌شمول‌ساز، تمامیت‌ساز و سیتی‌محور در راستای تأکید دوباره بر کارایی شناخت‌شناسی‌های شهری بسیار رایج عمل می‌کند حتی اگر شرایط تاریخی و

¹ ecorationality

² enclavization

³ transcendental

اجتماعی فضایی امکان‌شان در پرکتیس از بین رفته باشد (برای تأمل بیشتر درباره‌ی این پارادوکس آشکار نگاه کنید به Wachsmuth 2014).

گشایش‌های شناخت‌شناسانه‌ی بازتابی/درخودنگر

بر خلاف یونیورسالیسم توأم با اعتماد به نفس عاری از هر گونه اظهار تأسف ایدئولوژی‌های عصر شهری، دستور کارهای اصلی علم اجتماعی شهری انتقادی در سال‌های اخیر تا حدی گسسته شده‌اند. سو جا (2000, xii) که در هنگام انتقال هزاره می‌نوشت عنوان کرد که:

«حوزه‌ی مطالعات شهری هرگز این اندازه تنومند، و در تعداد حوزه‌های موضوعی و رشته‌های پژوهشی درگیر در مطالعه‌ی سیتی‌ها این اندازه گسترش‌یافته، و این اندازه پذیرای ایده‌ها و رویکردهای جدید، این اندازه هماهنگ با رویدادهای سیاسی و اقتصادی اصلی دوران ما، و از لحاظ نظری و روش‌شناختی تا این اندازه آشفته نبوده است. در نتیجه ممکن است بهترین زمان و بدترین زمان برای مطالعه‌ی سیتی‌ها باشد، زیرا تا زمانی که موارد جدید و چالشی بسیاری وجود دارد که باید به آن‌ها پاسخ گفت، توافق بسیار کمتری هم نسبت به گذشته در این خصوص وجود دارد که بهترین راه برای فهم پرکتیکال و نظری جهان‌های شهری جدید چگونه تولید خواهند شد».

تقریباً ۱۵ سال پس از آن، این گفته همچنان در چشم‌انداز فکری مطالعات شهری انتقادی به جا باقی مانده است: این چشم‌انداز همچنان با واکنش‌هایی خلاقانه، قدرتمند و التقاطی به شرایط پویای متغیر پر می‌شود اما در میان چارچوب‌های شناخت‌شناسی متنوع و طیف وسیعی از فرض‌های هستی‌شناختی، همچنان کاملاً پاره‌پاره است. اگرچه این وضعیت چندپارگی فکری برآمده از برخی از شکل‌های مولد آزمایش شناخت‌شناسانه، مفهومی و روش‌شناختی است اما همچنان پروبلمتیک نیز هست زیرا ظرفیت جمعی این حوزه را برای ارائه‌ی آلترناتیوهای قانع‌کننده‌ی در دسترس برای ایدئولوژی‌های شهری مسلط زمان‌مان محدود می‌کند. به ویژه در پرتو توسل گسترده‌ی خردورزی ساده‌انگارانه‌ی عصر شهری به دانشوران، طراحان و سیاست‌سازان، و ابزاری‌سازی مستمرش در خدمت شکل‌های نئولیبرال‌ساز و/یا اقتدارگرایی حکمرانی شهری و مهندسی محیطی، پرورش چنین مواضع انتقادی‌ای برای تمام آن‌هایی که متعهد به بسط شیوه‌های بسنده‌تر تفسیر – و در نهایت تاثیرگذاری بر – الگوها و خط سیرهای شهری‌شدن معاصر هستند باید فوریتی فزاینده بیابد.

یکی از نشانه‌های هر شکلی از نظریه‌ی اجتماعی انتقادی، از جمله نظریه‌ی شهری انتقادی، بازتاب‌پذیری شناخت‌شناسانه است (Horkheimer [1968] 1972; Bourdieu 1990; Postone 1993; see also Brenner 2009). این مستلزم پافشاری بر موقعیت‌مندی تمام شکل‌های دانش، و انگیزه‌ای بی‌امان برای ابداع دوباره‌ی مقوله‌های کلیدی تحلیل در ارتباط با فرآیندهای پیوسته‌ی تغییر تاریخی است. رویکردهای بازتابی/درخودنگر، به جای پیش‌فرض‌قراردادن یک جدایی صلب بین سوژه (شناسنده) و (سایت یا کانتکتست مورد پژوهش) بر تکوین متقابل و دگرگونی مستمرشان به واسطه‌ی پرکتیس‌های اجتماعی و مبارزات سیاسی از جمله در قلمروی تفسیر و ایدئولوژی تأکید می‌کنند. در صورت‌بندی عام‌تر آرچر (2007, 72)، یک رویکرد بازتابی به نظریه‌ی اجتماعی مستلزم آن است که «یک سوژه یک ابژه را در نسبت با خودش در نظر بگیرد، آن ابژه را در فرآیندی بر روی خودش تا کند (بیاندازد) که این امکان را به سوژه بدهد تا خود را به عنوان ابژه‌ی خودش ببیند».

در کانتکتست مطالعات شهری انتقادی، این اقتضای فلسفی نه تنها مستلزم بررسی پیوسته‌ی واقعیت‌های شهری متغیر است بلکه همچنین به همان اندازه مستلزم تحلیل و بازبینی هشیارانه‌ی چارچوب‌های مفهومی و روش‌شناختی‌ای است که برای بررسی فرآیند شهری به کار گرفته می‌شوند. به این ترتیب برای هر رویکرد بازتابی به نظریه‌ی شهری، مقوله‌ها و روش‌های تحلیل شهری، نقاط کانونی مهم پژوهش به شمار می‌روند: فهم شرایط ظهور و فهم‌پذیری‌شان، افزون بر امکان بی‌ثباتی یا منسوخ‌شدگی‌شان، بیانگر وظایف پژوهشی بنیادین، مستمر و بالقوه دگرگون‌ساز هستند. به بیان ساده رویکردهای بازتابی به نظریه‌ی شهری باید پیوسته

مقوله‌ها و روش‌های خاص خودشان را در معرض بازبینی انتقادی قرار دهند، حتی اگر این بازبینی انتقادی در کوشش‌های پژوهشی پیوسته مهیا می‌شود.

در طول دهه‌ی گذشته در میانه‌ی تجزیه/چندپارگی فکری تعمیق‌شونده‌ی مطالعات شهری که در بالا ترسیم شد، یک رشته‌ی بازتابی برجسته‌ی پژوهش شهری انتقادی زیر عنوان مطالعات شهری پسااستعماری تحکیم یافته است. پیشگامان این سنت پژوهش شهری در مجموعه‌ی وسیعی از مداخلات، شیوه‌هایی را آشکار کرده‌اند که شناخت‌شناسی‌های شهری موروثی به طور ضمنی از تجربه‌ی اروپایی-آمریکایی شهری شدن سرمایه‌دارانه ناشی شده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که این امر به گونه‌ای غیربازتابی همچون یک الگوی بهنجارساز برای تفسیر اشتباه فرآیندهای توسعه‌ی شهری در «جهان جنوب» به کار گرفته شده‌اند. بازشناسی چنین فرض‌های اروپایی-آمریکایی یا «مرکزمحور»^۱ نیازمند «محل‌سازی»^۲ آن‌ها (Parnell and Robinson 2012; Sheppard, Leitner, and Maringanti 2013) و برجسته‌کردن فوریت تشریح مقوله‌های آلترناتیو برای فهم الگوها و خط‌سیرهای خاص زمینه‌مند شهری شدن است که برای مثال در شرق و جنوب شرق آسیا، آمریکای لاتین، آفریقا یا خاورمیانه پدیدار شده‌اند.

نظریه‌پردازان شهری پسااستعماری به طور کلی کار خور را همچون نقد شناخت‌شناسی‌های اروپایی-آمریکایی طبیعی‌سازی‌شده‌ی همبسته با سنت‌های اصلی علم شهری آکادمیک ارائه می‌کنند که از مکتب جامعه‌شناسی شهری شیکاگو در اوایل سده‌ی بیستم تا مکتب جغرافیای شهری لس‌آنجلس و نظریه‌های شهر/سیتی جهانی اواخر سده‌ی بیستم کشیده می‌شوند. با این حال تا جایی که آن‌ها هر مدلی از نظریه‌ی شهری را که مدعی اعتبار یونیورسال/جهانشمول است به چالش می‌کشند، بازمفهوم‌پردازی‌هایی که در این سنت عرضه می‌شوند همچنین یک موضع مقابل از لحاظ نظری بازتابی را در مقابل تمامیت‌سازی‌های ایدئولوژیک گفتمان عصر شهری نیز ارائه می‌کنند. شهرگرایی‌های پسااستعماری، به جای پذیرش یک دیدگاه هستی‌شناختی واحد درباره‌ی ذات زیربنایی سیتی‌بودگی یا اوربان، یک رویکرد شدیداً نام‌انگارانه را به تولید «جغرافیاهای جدید نظریه پردازی» (Roy 2009; Robinson 2014) در شرایط اوایل سده‌ی بیستم و یکم پذیرفته‌اند. جهت‌گیری‌ها و تعهدات اصلی این رویکرد شامل این‌ها است: (الف) بدبینی نسبت به ادعاهای دانش اقتدارگرای جهانشمول‌ساز درباره‌ی هر بعدی از تجربه‌ی شهری، (ب) توجه به خاص‌بودگی‌های بافتاری و تجارب محلی در مکان‌ها، (پ) تحلیل روابط بین‌مکانی یا فرآیندهای «جهان‌ساز»^۳ که پیکربندی‌های اجتماعی‌فضایی را می‌سازند چه درون سیتی‌ها و چه در مقیاس‌های فضایی بزرگتر، و (ت) کاوش در خطوط متنوع تأثیری که شهرگرایی‌های محلی ظاهراً تنگ‌نظرانه (چه در ارتباط با سازماندهی، طراحی، برنامه‌ریزی فضایی و چه در ارتباط با سیاست فضایی) به واسطه‌ی آن‌ها فراسوی کانتکست‌های ظهورشان به گردش درمی‌آیند و به این ترتیب به «مدل‌هایی» تبدیل می‌شوند که همزمان در جای دیگر اجرا و دوباره ساخته می‌شوند (see, e.g. Robinson 2006; Roy 2009; Parnell and Robinson 2012; Roy and Ong 2012; Mabin 2014; Parnell and Oldfield 2014).

از زمان انتشار مداخله‌ی قدرتمند جنیفر رابینسون (2006) در کتاب حالا کلاسیک‌ش یعنی *شهرهای معمولی*، چارچوب‌های فکری اصلی شهرگرایی پسااستعماری دستخوش بلوغ و تحکیم شده‌اند. با این حال بیان اینکه این رویکرد اکنون یک شناخت‌شناسی شهری تمام‌عیار یا یک پارادایم پژوهشی جدید را تأسیس کرده است می‌تواند نابهنگام باشد زیرا همانند بیشتر چارچوب‌های نوپدید دیگر درون مطالعات شهری انتقادی، این رویکرد دربرگیرنده‌ی رشته‌های بسیار متمایزی از نظریه‌سازی، آزمایش روش‌شناختی و پژوهش بنیادی می‌شود، همچنانکه در چندین جهت‌گیری شناخت‌شناسانه‌ی رقیب نیز به چشم می‌خورد (see, e.g. Simone 2009; Kipfer and Goonewardena 2013). با این وجود به ویژه در پرتو مشخصه‌ی به طور گسترده پاره‌پاره‌ی نظریه‌ی شهری

¹ metrocentric

² provincialization

³ worlding

انتقادی معاصر، زمان مداخلات نظری بازتابی و پژوهش‌های نظریه‌محوری فرا رسیده است که اخیراً از سوی شهرگرایان پسااستعماری تشریح شده است. به ویژه در چند سال اخیر، در مجموعه‌ای از بیانیه‌های تحریک‌کننده و مقالات نظری معطوف به طرح دستور کار، چندین اندیشمند شهری پسااستعماری به دنبال بازابداع نظام‌مند مبنای شناخت‌شناسانه برای مواجهه با مسائل شهری برآمده‌اند (see, especially, Roy 2011, 2014; Robinson 2011, 2014; Sheppard, Leitner, and Maringanti 2013). به این ترتیب آن‌ها مستقیماً به پرسشی که در بالا طرح شد پاسخ می‌دهند: آیا در شرایط معاصر، یک شناخت‌شناسی جدید امر شهری می‌تواند وجود داشته باشد؟

پژوهش‌های پیش‌رونده‌ی ما درباره‌ی شهری‌شدن سیاره‌ای تا حدی با کانون‌های پژوهش بنیادی شهرگرایی پسااستعماری همپوشانی دارد. کار ما نیز به واسطه‌ی دغدغه‌ی فراگیر در خصوص پروراندن شیوه‌های جدید فهم شرایط شهری نوپدید و دگرگونی‌های شهری مستمر برانگیخته می‌شود. به طور مشابه، و در تضاد آشکار با برخی از رویکردهای معاصر که تأملاتی هستی‌شناختی یا شبه‌متافیزیکی را درباره‌ی سرشت امر شهری دنبال می‌کنند، ما رویکردی نام‌انگاران^۱ را تأیید می‌کنیم که برهم‌کنشی همیشگی را بین نقد (سنت‌های) موروثی نظریه‌ی شهری و ایدئولوژی‌های شهری معاصر، آزمایش شناخت‌شناسانه (که به تشریح مفاهیم و روش‌های جدید می‌انجامد) و پژوهش انضمامی (درباره‌ی کانتکست‌ها، مبارزات و دگرگونی‌های خاص) را امکان‌پذیر می‌سازد. در نتیجه بر مبنای روحیه‌ی گفتگوی رفیقانه، ما در ادامه مجموعه‌ی مدنظر خودمان را از تأملات انتقادی درباره‌ی بنیان‌های ممکن برای یک شناخت‌شناسی جدید امر شهری در شرایط سده‌ی بیست‌ویکم ارائه می‌کنیم. با این حال با وجود تعهد مشترکمان به بازتاب‌پذیری شناخت‌شناسانه و بازابداع مفهومی، چندین تز ارائه‌شده در اینجا به شکلی در تنش با گرایش‌های روش‌شناختی معین مطالعات شهری پسااستعماری قرار می‌گیرند.

به خاطر دغدغه‌شان نسبت به «محلی‌کردن» فشار جهان‌شمول‌ساز بیش از اندازه تعمیم‌دهنده‌ی نظریه‌ی «شمالی»، بسیاری از مطالعات شهری پسااستعماری بر خاص‌بودگی، تمایز یا حتی بی‌همتایی سیتی‌ها و رای غرب تأکید کرده‌اند. اگرچه برخی از پژوهشگران (e.g. Roy 2009, 2014; Robinson 2011, 2014) اخیراً مفاهیم رابطه‌ای سودمندی را طرح کرده‌اند که برای توضیح دگرگونی‌های بین‌مکانی طراحی شده‌اند، اما استعاره‌ی خاص‌بودگی بافتارمند که بر بخش عمده‌ی پژوهش شهری پسااستعماری معاصر سایه می‌افکند، تا حدی به خاطر تأثیر استدلال‌های مشابه در حوزه‌های مطالعات تاریخی فرودستان و نظریه‌ی فرهنگی پسااستعماری است (Chibber 2013). دغدغه‌ی به طور شایسته واسازانه‌ی «حرف‌زدن بر ضد شهرگرایی جهانی جریان غالب و به این ترتیب به چالش کشیدن آن» (Sheppard, Leitner, and Maringanti 2013, 896) به این ترتیب اغلب به حکم^۲ روش‌شناختی برای آشکارکردن تمایز مکان‌های خاص در «جهان جنوب» ترجمه می‌شود، و اغلب در تقابل رتوریک با مدل بیش از حد تعمیم‌یافته‌ی «شمالی» مانند مدل سیتی جهانی یا سیتی نئولیبرالی قرار دارد (see, e.g. Seekings 2013; for critical discussion, see Peck 2015b). بسیاری از آن شرح‌ها، توصیفاتی انبوه – برای مثال از زندگی روزمره و مبارزه‌ی فرودستان – به عنوان نقاط مقابل به لحاظ نظری بدیهی تمامیت‌سازی‌های چارچوب‌های اروپایی-آمریکایی ارائه می‌کنند (برای بحثی انتقادی نگاه کنید به Mabin 2014; see also Brenner, Madden, and Wachsmuth 2011).

چنین «ذات‌گرایی‌های استراتژیکی» (Roy 2009) هم از نظر روش‌شناختی و هم به لحاظ تجربی آشکارا زیاده‌اند، به ویژه همچون یک واکنش بازتابی در برابر ایدئولوژی‌های شهری جهانی جریان غالب. با این حال آن‌ها مخاطرات فکری معینی را نیز دربردارند، که از جمله‌ی آن‌ها خطر عقب‌نشینی ناهنگام از ابزارهای مفهومی اساسی همانند ابزارهای مفهومی اقتصاد ژئوپلیتیکی، نظریه‌ی دولت و نظریه‌ی تنظیم است که همچون بقایای منسوخ شناخت‌شناسی‌های «شمالی» تلقی می‌شوند (see also Mabin 2014). ایده‌ی خاص‌بودگی از لحاظ منطقی فقط در پیوند با یک برداشت فراگیر از عام‌بودگی که در برابرش تعریف می‌شود فهم‌پذیر

¹ nominalist

² injunction

است؛ در نتیجه به بهترین نحو همچون یک مفهوم دیالکتیکی رابطه‌ای فهمیده می‌شود، مفهومی که یک تمامیت گسترده‌تر را پیش‌فرض می‌گیرد به جای آنکه بیانگر تکینگی هستی‌شناختی باشد (Schmid 2015a). در یک نظام جهانی سرمایه‌دارانه که همچنان عمیقاً به واسطه‌ی رانه‌ی انباشت بی‌پایان سرمایه شکل می‌گیرد، به واسطه‌ی شکل‌های نئولیبرال‌ساز و/یا اقتدارگرایی تجدیدساختار تنظیمی جهانی و ملی، به واسطه‌ی استراتژی‌های نظامی نوامپریالیستی، و به واسطه‌ی شکل‌های درهم‌تنیده‌ی متنوع استثمار، سلب مالکیت و تخریب اجتماعی-محیطی، خاص‌بودگی بافتاری درون پیکربندی‌های گسترده‌تر توسعه‌ی فضایی نابرابر سرمایه‌دارانه و قدرت ژئوپلیتیکی جایگیر و به واسطه‌ی آن‌ها میانجی‌گری می‌شود. این «کانتکست کانتکست» (Brenner, Peck, and Theodore 2010; Peck 2015b). صرفاً یک شرط پس‌زمینه‌ای برای توسعه‌ی شهری نیست بلکه بیانگر یک فورم‌اسیون سازنده – یک کل خودایجادکننده، درون متضاد و پیوسته تحول‌یابنده – است که «موقعیت‌مندی جغرافیایی»^۱ مکان‌های محلی در و به واسطه‌ی آن حک و میانجی‌گری می‌شوند (Sheppard 2009). نظریه‌پردازی تولید چنین پیکربندی‌های فضایی چندلایه‌ای – نه فقط کانتکست‌ها بلکه کانتکست‌های این کانتکست‌ها – در قالبی فرایندی و چندمقیاسی، به این ترتیب تکلیفی مبرم برای نظریه‌پردازان شهری انتقادی معاصر باقی می‌ماند.

از همین رو به جای معادل‌گرفتن پروژه‌ی شهرگرایی پسااستعماری صرفاً با یک تعهد به مطالعات انضمامی به لحاظ منطقه‌ای موقعیت‌مند یا مکان‌محور برآمده از یک موقعیت‌مندی^۲ «جنوبی»، احتمالاً بسیار سودمندتر خواهد بود که همانطور که رابینسون (2014, 61) اخیراً پیشنهاد کرده است، چنین دیدگاه‌های روش‌شناختی‌ای را همچون «حرکاتی موقتی» بفهمیم که «فرمول‌بندی‌های مستمرتری را برای ایجاد تحلیل‌های شهری جهانی» تدارک می‌بیند (see also Roy 2014). تزهایی که در ادامه ارائه شده‌اند به دنبال آن هستند تا ادای سهمی باشند در آن پروژه‌ی جمعی، که نقدهای شناخت‌شناسانه‌ی واسازانه و نوآوری‌های مفهومی نظریه‌ی شهری پسااستعماری را به تکلیف به همان اندازه مبرم رمزگشایی از «کانتکست کانتکست» تحول‌یابنده و به طور فزاینده سیه‌ای متصل می‌کند که شکل‌های معاصر شهری‌شدن سرمایه‌دارانه‌ی نئولیبرالی در آن، فراسوی شکاف شمال/جنوب در حال آشکارشدن هستند.

در اینجا به گرایش روش‌شناختی دوم در نظریه‌ی شهری پسااستعماری می‌رسیم که جهت‌گیری‌های شناخت‌شناسی ما به طور چشمگیری از آن فاصله می‌گیرد – منظور گرایش نظریه‌ی شهری پسااستعماری به تلقی «سیتی» به عنوان عرصه‌ی ممتاز پژوهش شهری است. بی‌تردید بر خلاف بت‌وارگی سکونت‌ی تمامیت‌ساز تجربه‌گرایانه‌ی ایدئولوژی عصر شهری و دیگر گفتمان‌های جریان غالب شهرگرایی جهانی، مطالعات شهری پسااستعماری پذیرای یک رویکرد به لحاظ بازتابی رابطه‌ای به ساخت سیتی‌بودگی است. این رویکرد به جای شیء‌واره‌سازی سیتی همچون یک گونه‌ی عام جهانشمول سکونتگاهی، به طور مولدی با پیکربندی‌های اجتماعی‌فضایی چندگانه‌ای سازگار می‌شود که در آن انباشتگی‌ها در سرمایه‌داری معاصر در حال تبلور هستند، همچنانکه به طور سودمندی با شبکه‌های فراملی، بین‌مقیاسی و اغلب فراقلمرویی سازگار می‌شوند که خط‌سیرهای توسعه‌ای‌شان به واسطه‌ی آن‌ها میانجی‌گری یا «دنیوی»^۳ می‌شود (see, e.g. Roy 2009, 2014). و با این حال با وجود بنیان‌های روان‌شناختی پیچیده‌اش، توده‌ی پژوهش و نظریه‌سازی شهری پسااستعماری در عمل صرفاً بر سیتی‌ها تمرکز کرده‌اند.

در واقع اگرچه یک لنز «جنوبی» در این ادبیات به منظور بازمفهوم‌پردازی جغرافیا‌های امر شهری به کار گرفته می‌شود، سایت‌های انضمامی پژوهش همچنان واحدهای محلی یا مادرشهری نسبتاً آشنا باقی مانده‌اند – مراکز جمعیتی بزرگ آمریکای لاتین، مناطق جنوبی صحرای بزرگ آفریقا، جنوب و جنوب شرق آسیا، شرق آسیا و خاورمیانه. رشته‌های اصلی مطالعات شهری پسااستعماری در شکلی از «سیتی‌گرایی روش‌شناختی» شدیداً مزمن (Angelo and Wachsmuth 2014)، عرصه‌ی پژوهشی‌شان را با همان

^۱ geo-positionality

^۲ positionality

^۳ worlded

شرایطی تحدید می‌کنند – یعنی سکونتگاه‌های بزرگ، متراکم و ناهمگن – که حوزه‌ی موروثی مطالعات شهری اروپایی-آمریکایی برای مدت‌ها نگاه تحلیلی خود را بر آن متمرکز کرده بود. چشم‌اندازهای گسترده‌ی شهری‌شدن، که بسیار از مگاسیتی‌ها، مناطق مادرشهری و زون‌های ترکیبی^۱ جهان پسااستعماری فراتر می‌روند در این ادبیات یکسره نادیده گرفته نمی‌شوند (برای مثال همانطور که در خصوص دغدغه‌ی این ادبیات به جغرافیاهای مهاجرت نشان داده شد). با این حال اما زمانی که شهرگرایان پسااستعماری، دستورکارهای پژوهشی و کارتوگرافی‌های مفهومی‌شان را صورت‌بندی می‌کنند آن‌ها به نحوی صریح یا بازتابی مورد توجه قرار نمی‌گیرند (برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به Robinson 2014). ما در ادامه استدلال می‌کنیم که این چشم‌اندازهای «شهری‌شدن گسترش‌یافته» را – که همچون شرط بنیادین امکان تولید شکل‌های تاریخی و از لحاظ جغرافیایی خاص «سیتی‌بودگی» فهمیده می‌شوند – باید اساساً درون هر شناخت‌شناسی بروزشده‌ی امر شهری برای قرن بیست‌ویکم، تحلیل و نظریه‌پردازی کرد. امروز چنین زون‌هایی را دیگر نمی‌توان همچون مؤلفه‌های یک بیرون «روستایی» فهمید که بر سیتی تأثیر می‌گذارد و خود نیز از آن تأثیر می‌پذیرد؛ در عوض آن‌ها اکنون به طور فزاینده درون فرایندهای جهان‌گستر، هر چند عمیقاً متنوع شهری‌شدن سیاره‌ای درونی می‌شوند.

جهت‌گیری‌های شناخت‌شناسانه‌ای که در ادامه ارائه می‌شوند به دنبال آن هستند تا ادای سهمی باشند در پروژه‌ی جمعی توضیح تنوع عظیم فرآیندهای شهری‌شدن که در حال حاضر پیوسته سیاره را بازشکل‌دهی می‌کنند. این تزاها بسیار به بسط نظریه‌پردازی‌مان درباره‌ی شهری‌شدن سیاره‌ای مرتبط‌اند اما هدف تشریح آن تحلیل به طور تفصیلی نیست. پیشنهادهای ما در عوض قرار است تا برخی از پارامترهای شناخت‌شناسانه‌ی نسبتاً گسترده‌ای را تحدید کنند که تنوعی از رویکردهای بازتابی به نظریه‌ی شهری انتقادی را می‌توان درون آن دنبال کرد. هدف ما پیشبرد یک نظریه‌ی بنیادی خاصِ اوربان نیست بلکه به دنبال آن هستیم تا یک چارچوب شناخت‌شناسی عام را ارائه کنیم که به واسطه‌ی آن، این شرایط فرار/مبهم و با این حال ظاهراً همه‌جاحاضر جهان معاصر را می‌توان به نحوی تحلیلی رمزگشایی کرد، به موازات آنکه در برابر چشمانمان همچنان در حال تغییر و تحول است، و به این ترتیب بار دیگر بنیان‌های شناخت‌شناسانه را برای تفسیر آتش تغییر می‌دهد. این بحث به این ترتیب یک تمرین فرانظری است: به جای کوشش برای سردرآوردن از یک تعریف ثابت از ویژگی‌های ذاتی پدیده‌ی شهری «یک بار و برای همیشه» به دنبال آن هستیم تا یک چارچوب شناخت‌شناسانه‌ی بازتابی را بیروانیم که می‌تواند بازسازی مستمر پدیده‌ی شهری را در پیوند با تحول همزمان خود مفاهیم و روش‌هایی که برای مطالعه‌ی آن به کار گرفته می‌شوند، مورد توجه قرار بگیرند و فهم‌پذیر شوند. هر شرح بازتابی دقیقی از امر شهری (اوربان) به این لحظه‌ی فرانظری نیاز دارد.

تز ۱: اوربان و اوربانیزاسیون مقوله‌هایی نظری هستند و نه ابژه‌های تجربی

در بیشتر سنت‌های جریان غالب اوربان همچون یک مقوله‌ی یونیورسال به لحاظ تجربی بدیهی تلقی می‌شود که با یک نوع خاص فضای سکونت‌کراندار یعنی «سیتی» متناظر است. در حالی که چنین برداشت‌های یونیورسالیستی تجربه‌گرایانه‌ای همچنان زیربنای رشته‌های مهم پژوهش و سیاست شهری را تشکیل می‌دهند که شامل گفتمان‌های جریان غالب معاصر درباره‌ی شهرگرایی جهانی می‌شوند، ما استدلال می‌کنیم که اوربان، و مفهوم شدیداً همبسته‌ی اوربانیزاسیون را باید همچون انتزاع‌هایی نظری فهمید؛ آن‌ها را فقط می‌توان به واسطه‌ی کارِ مفهوم‌پردازی تعریف کرد. اوربان به این ترتیب یک مقوله‌ی نظری است نه یک ابژه‌ی تجربی: تحدید آن به عنوان یک حوزه‌ی اندیشه، بازنمایی، تخیل یا کنش فقط به واسطه‌ی یک فرآیند انتزاع نظری می‌تواند رخ دهد.

حتی رشته‌های از لحاظ توصیفی دقیق، به لحاظ کمی پیشرفته یا از لحاظ جغرافیایی فضایی^۲ ارتقایافته‌ی پژوهش شهری ضرورتاً برخی فرض‌های پیشاتجربی را درباره‌ی سرشت شرایط، زون یا دگرگونی «اوربان» که مورد تحلیل است پیش‌فرض قرار می‌دهند (Brenner and Katsikis 2014). چنین فرض‌هایی شرایط زمینه‌ای محض یا ابزارهای چارچوب‌بندی اتفاقی نیستند بلکه دقیقاً همان لنز تفسیری‌ای را به وجود می‌آورند که پژوهش شهری از مجرای آن به معنای واقعی کلمه فهم‌پذیر می‌شود. از همین رو طرح مشهور

(اشاره دارد به مناطقی که در نتیجه‌ی فرآیندهای رشد شهری متفرق به وجود می‌آیند و ویژگی‌شان چشم‌اندازهای ترکیبی شهری و روستایی است. م. peri-urban)

^۲ geospatially

«مسئله‌ی شهری» از سوی کستلز (1977 [1972]) را نمی‌توان همچون یک انحراف نظری، یا همچون یک تقسیم‌بندی نظری صرف برای آن‌هایی دانست که به طرح مفاهیم یا حوزه‌ی تکامل تاریخی علاقه‌مندند. در عوض، درگیر شدن با مسئله‌ی شهری یک لحظه‌ی سازنده‌ی انتزاع نظری درون تمام رویکردها به پژوهش و پرکتیکس شهری است، چه آن‌ها به طور بازتابی آن را مفهوم‌پردازی بکنند چه نه.

از اوایل قرن بیستم به این سو، تحول مطالعات شهری به عنوان یک حوزه‌ی پژوهشی به واسطه‌ی بحث‌های فشرده درباره‌ی مفهوم‌پردازی مناسب امر شهری – پارامترهای جغرافیایی‌اش، خط‌سیرهای تاریخی‌اش و ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی یا نهادی کلیدی‌اش – برانگیخته شده است (Saunders 1986; Hartmann et al. 1986; Katznelson 1992). این بحث‌ها زیربنا و برانگیزنده‌ی توالی پارادایم‌های پژوهشی درباره‌ی مسائل شهری در علوم اجتماعی و تاریخی هستند، و همچنین شدیداً به توسعه‌ها، مناقشات و تغییر پارادایم‌های گسترده‌تر درون سنت‌های اصلی نظریه‌ی اجتماعی، برنامه‌ریزی و طراحی پیوند می‌خورند. در هر چارچوب‌بندی، بر حسب دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی زیربنایی، دستور زبان مفهومی، دستگاه کارتوگرافیک و جهت‌گیری هنجاری-سیاسی، اوربان (امر شهری) با ویژگی‌ها، پرکتیکس‌ها، شرایط، تجارب، نهادها و جغرافیاهای کاملاً واگرایی یکسان گرفته شده است که خود افق‌های بنیادین را برای پژوهش، بازنمایی و پرکتیکس تعریف کرده‌اند. چنین تحدیدها/مرزبندی‌هایی نه تنها مستلزم شیوه‌های متنوع و اغلب ناسازگار فهم سیتی‌ها و انباشتگی‌ها بوده‌اند، بلکه مستلزم طیفی از روش‌های تفسیری، استراتژی‌های تحلیلی و تکنیک‌های کارتوگرافیک بوده‌اند که آن شرایط به واسطه‌ی آن‌ها از یک بیرون «غیرشهری» – حومه، روستا، طبیعت یا ... – متمایز می‌شود. در این معنا به جای پیشروی از طریق انباشت صرف پژوهش‌های انضمامی درباره‌ی یک وضعیت اجتماعی یا پیکربندی فضایی از پیش داده‌شده، حوزه‌ی مطالعات شهری به واسطه‌ی بحث‌های نظری مستمر درباره‌ی مرزگذاری، تفسیر و ترسیم مناسب خود امر شهری تحول یافته است.

به این ترتیب اوربان مفهومی اساساً محل منازعه است و در معرض بازابداع مکرر در پیوند با چالش‌هایی است که به واسطه‌ی پژوهش، پرکتیکس و مبارزه تولید می‌شوند. در حالی که برخی رویکردها به اوربان مدعی اعتبار یونیورسال بوده‌اند و در نتیجه مدعی آن هستند که می‌توان مستقل از کانتکست آن‌ها را به کار بست، هر کوششی برای چارچوب‌بندی اوربان به لحاظ تحلیلی، جغرافیایی و هنجاری-سیاسی در واقع قویاً به واسطه‌ی فورماسیون‌های تاریخی-جغرافیایی خاص میانجی‌گری شده است که در آن پدیدار شده – برای مثال منچستر، پاریس و مدل‌های صنعتی کلاسیک شهری شدن در اواسط قرن نوزدهم؛ شیکاگو، برلین، لندن و چشم‌اندازهای به سرعت مادرشهری‌شونده‌ی شهری شدن امپریالیستی-سرمایه‌دارانه در اوایل قرن بیستم؛ و لس‌آنجلس، شانگهای، دوبی، سنگاپور و مدل‌های نئولیبرال‌ساز شهری شدن به لحاظ جهانی شبکه‌ای شده در سه دهه‌ی اخیر. همانطور که گیرین (6, 2006) توضیح می‌دهد سیتی هم «سوژه و هم محل مطالعه است – پژوهشگران در مطالعات شهری سیتی را هم به عنوان مدلول تجربی تحلیل و هم به عنوان سایت فیزیکی‌ای که پژوهش در آن رخ می‌دهد به وجود می‌آورند».

این شرایط بدان معنا است که تمام درگیری‌ها با نظریه‌ی شهری، چه از زاویه‌ی اروپایی-آمریکایی و چه از زاویه‌ی پسااستعماری یا غیر از آن، به تعبیری «محلی»، یا وابسته به کانتکست هستند زیرا آن‌ها به واسطه‌ی تجربه‌های انضمامی زمان و فضا درون مکان‌های خاص میانجی‌گری می‌شوند. با این حال شرایط درون کانتکست‌های محلی و منطقه‌ای در چارچوب سرمایه‌داری مدرن برای مدت‌ها شدیداً به یکدیگر وابسته بوده‌اند، و به نحوی ژرف به واسطه‌ی الگوهای گسترده‌تر صنعتی شدن سرمایه‌دارانه، تنظیم و توسعه‌ی اجتماعی فضایی نابرابر شکل گرفته‌اند. بازشناسی وابستگی به کانتکست – یعنی نیاز به «محلی کردن» نظریه‌ی شهری – به این ترتیب در تنش با نیاز به همان اندازه پایدار فهم تمامیت به لحاظ تاریخی تحول‌یابنده‌ی الگوهای بین‌کانتکستی، خط‌سیرهای توسعه‌ای و دگرگونی‌های سیستمیکی قرار می‌گیرد که چنین کانتکست‌هایی در آن‌ها جایگیر می‌شوند حال چه در مقیاس‌های ملی و چه در مقیاس‌های فراملی و جهانی.

به این ترتیب در تمام موارد تعاریف نظری اوربان و کانتکست‌های تاریخی-جغرافیایی ظهورشان به طور مستحکمی درهم‌تنیده هستند. چه اوربان همچون یک فورماسیون محلی تعریف/تحدید شود و چه به عنوان یک شرط/وضعیت جهانی، این گزاره را می‌توان به کار بست؛ کانتکست‌های تولید نظریه را نیز باید هم از لحاظ موقعیت‌مندی‌شان فهمید و هم از منظر بین‌کانتکستی. هر رویکرد بازتابی به مسئله‌ی شهری باید محل^۱ پرکتیس پژوهشی خودش را تصریح کند (چه یک مکان خاص باشد، چه یک قلمروی شهری‌شونده یا یک شبکه‌ی اجتماعی-اقتصادی گسترده‌تر) و استلزامات این مورد اخیر را برای چارچوب روش‌شناختی و بازنمایانه‌ی خودش در نظر بگیرد.

این بحث‌های حول تعریف و مناقشات نظری نه تنها برآمده از کانتکست‌های خاص شهری‌شدن هستند که همچنین به طور قدرتمندی بر آن کانتکست‌ها تأثیر می‌گذارند البته تا جایی که به ایضاح، ساخت، مشروعیت‌بخشی، انتشار و طبیعی‌سازی دیدگاه‌های خاص سازماندهی اجتماعی-فضایی‌ای کمک کنند که مؤلفه‌های خاصی از فرآیند شهری را رجحان می‌بخشند در حالی که مؤلفه‌های دیگر را نادیده می‌گیرند یا کنار می‌گذارند. این دیدگاه‌ها، تفاسیر و کارتوگرافی‌های شکل‌دهنده‌ی اغلب متضاد اوربان (به عنوان سایت، قلمرو، اکولوژی و تجربه) طراحی، برنامه‌ریزی، سیاست و پرکتیس شهری را میانجی‌گری می‌کنند، و این پیامدهای قدرتمندی را برای استراتژی‌ها و مبارزات مداوم در و بیرون از نهادهای عمده، برای شکل‌دهی و باز شکل‌دهی چشم‌اندازهای شهری‌شده به دنبال دارد. به این ترتیب ضرورت دارد تا بحث‌ها درباره‌ی مسئله‌ی شهری را به ارزیابی‌ها از پیامدهای پرکتیکال و سیاسی‌شان، تجلی‌های نهادی و پیامدهای روزمره‌شان در کانتکست‌های خاص تجدیدساختار شهری پیوند بزنیم. چنین کاری را با این حال فقط می‌توان در صورتی به انجام رساند که فرض‌های زیربنایی همبسته با مفهوم‌پردازی‌های تشکیل‌دهنده‌ی اوربان تصریح شوند، در معرض مذاقه‌ی انتقادی قرار گیرند و پیوسته در پیوند با پرسش‌های پژوهشی تحول‌یابنده، جهت‌گیری‌های هنجاری-سیاسی و دغدغه‌های پرکتیکال بازبینی شوند.

تز ۲: اوربان یک فرآیند است نه یک شکل یونیورسال، یا یک گونه‌ی سکونت یا یک واحد کراندار

در میان رشته‌های چشمگیر علوم اجتماعی و دیسپلین‌های طراحی، اوربان همچون یک موجودیت ثابت تغییرناپذیر تلقی می‌شود – یعنی همچون یک شکل یونیورسال، گونه‌ی سکونت یا واحد فضایی کراندار (سیتی^۲) که در سرتاسر کره‌ی زمین در حال تکثیر است. در مقابل در پیروی از حکم روش‌شناختی لوفور (2003 [1970]) ما اوربان را همچون یک فرآیند چندمقیاسی دگرگونی اجتماعی-فضایی تفسیر می‌کنیم. به این ترتیب باید مطالعه‌ی شکل‌ها، گونه‌ها یا واحدهای اوربان/شهری خاص را با پژوهش‌ها درباره‌ی «تحول^۳» بی‌امان پیکربندی‌های اوربان در تمام مقیاس‌های فضایی جایگزین کرد. این پیشنهاد ظاهراً ساده مجموعه‌ای از پیامدهای گسترده را برای بسیاری از عملکردهای شناخت‌شناسانه‌ی کانونی نظریه و پژوهش شهری به دنبال دارد.

اول اینکه اوربان را دیگر نمی‌توان همچون یک شکل یونیورسال فهمید. سایت‌های شهری ظاهراً تثبیت‌شده در واقع صرفاً مادیت‌یابی‌های موقت دگرگونی‌های اجتماعی-فضایی پیوسته هستند. چنین فرآیندهای تخریب خلاقانه‌ای (به تز سوم در ادامه بنگرید) صرفاً درون «ظرف‌های» شهری ثابت یا پایدار آشکار نمی‌شوند بلکه به نحوی فعالانه آن‌ها را تولید می‌کنند، برهم می‌زنند و تغییر می‌دهند، و در نتیجه پیوسته پیکربندی‌های شهری جدیدی را تولید می‌کنند. به بیان ساده اوربان نه یک شکل (ثابت) بلکه یک فرایند است؛ اوربان به معنای دقیق کلمه پویا، و به لحاظ تاریخی تحول‌یابنده و متنوع است. اوربان درون محیط‌های ساخته‌شده و ترتیبات اجتماعی-فضایی در تمام سطوح مادیت می‌یابد؛ و با این حال پیوسته این محیط‌ها را به نحوی خلاقانه نابود می‌کند تا الگوهای جدیدی را از سازماندهی اجتماعی-فضایی تولید کند (Harvey 1985). به این ترتیب هیچ مورفولوژی واحدی از اوربان وجود ندارد؛

¹ venue

² the 'city'

³ churning

در عوض فرایندهای بسیار دگرگونی اوربان وجود دارند که در سرتاسر جهان در مقیاس‌های فضایی متنوع با پیامدهای دامنه‌دار اغلب پیش‌بینی‌ناپذیر برای ترتیبات اجتماعی‌فضایی تبلور می‌یابند.

دوم اینکه اوربان را دیگر نمی‌توان همچون یک گونه‌ی سکونت‌ی فهمید. حوزه‌ی مطالعات شهری مدت‌های مدیدی درگیر دسته‌بندی شرایط اجتماعی‌فضایی خاص درون گونه‌های متمایز فضای سکونت‌ی (سیتی، تاون، حومه، کلان‌شهر و دسته‌بندی‌های فرعی متنوع وابسته به آن) بوده‌اند. با این حال امروز اینگونه تیپولوژی‌های سکونتگاه شهری سودمندی‌شان را پشت سر گذاشته‌اند؛ و فرآیندهای دگرگونی اجتماعی‌فضایی که با مکان‌ها، قلمروها و مقیاس‌های متنوع تقاطع دارند و پیوسته آن‌ها را تعدیل می‌کنند باید در عوض در پیش‌زمینه‌ی چارچوب شناخت‌شناسانه‌ی ما قرار گیرند. در یک چنین مفهوم‌پردازی‌ای، پیکربندی‌های اوربان را باید نه همچون گونه‌های سکونت‌ی مجزا بلکه همچون میدان‌های نیروی پویای به لحاظ ارتباطی تحول‌یابنده‌ی تجدیدساختار اجتماعی‌فضایی فهمید (Allen, Cochrane, and Massey 1998; Massey 2005). پیکربندی‌های اوربان به این ترتیب همزمان میراث قلمرویی دوره‌های اولیه‌ی تجدیدساختار و چارچوب‌های اجتماعی‌فضایی‌ای را بازنمایی می‌کنند که خط‌سیرها و پتانسیل‌های اوربان‌آتی در و به واسطه‌ی آن‌ها تولید می‌شوند. دسته‌بندی تیپولوژیک واحدهای اوربان ایستا به این ترتیب به طور بارزی هم از لحاظ تحلیلی و هم از لحاظ سیاسی کمتر از کاوش‌ها در فرآیندهای متنوعی سودمند هستند که پیکربندی‌های اوربان به واسطه‌ی آن‌ها تولید می‌شوند، مورد مخالفت قرار می‌گیرد و دگرگون می‌شوند.

سوم اوربان را دیگر نمی‌توان همچون یک واحد فضایی کراندار فهمید. از خاستگاه‌های رویکردهای مدرن به نظریه‌ی شهری در اواخر قرن نوزدهم، اوربان با ارجاع به رشد سیتی‌ها مفهوم‌پردازی شده است، و همچون واحدهای اجتماعی‌فضایی نسبتاً محصور اما پیوسته گسترش‌یابنده فهمیده شده است. چنین فرض‌هایی برای مدت‌ها در پژوهش شهری جریان غالب شایع بوده‌اند و امروزه به طور قدرتمندی در گفتمان‌های شهرگرایی جهانی‌ای تجسم می‌یابند که از سوی سازمان ملل متحد، بانک جهانی و دیگر سازمان‌های بین‌المللی عمده ترویج می‌شوند. در پرتو ملاحظات بالا، تحلیل‌های ما را از پیکربندی‌های اوربان باید به نحوی نظام‌مند از برداشت‌های موروثی از سیتی‌بودگی مجزا کرد که فرآیندهای «درون‌پاشی-برون‌پاشی»^۱ را مشوش می‌کنند که زیربنای تولید و تجدیدساختار مداوم سازماندهی اجتماعی‌فضایی در سرمایه‌داری مدرن هستند. اشتباه است که اوربان را با هر واحد فضایی کراندار منفردی (سیتی، انباشتگی، منطقه‌ی مادرشهری یا مواردی از این دست) یکسان بگیریم؛ همچنین دیگر نمی‌توان ویژگی‌های قلمرویی‌اش را به نحوی روشن در نسبت با نوعی «بیرون» غیرشهری مفروض (حومه، روستا، طبیعت، حیات‌وحش یا مواردی از این دست) تعیین کرد. مفهوم‌پردازی‌های اوربان به عنوان یک واحد فضایی کراندار به این ترتیب باید با رویکردهایی جایگزین شوند که بررسی می‌کنند که پیکربندی‌های اوربان چگونه در سرتاسر چشم‌اندازهای تاب‌رابط توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جهان گستر تغییر می‌کنند و دوباره ساخته می‌شوند.

به طور خلاصه اینکه رویکرد فرآیندمحور به اوربان که در اینجا ارائه شد نیازمند یک تغییر جهت بنیادین در پژوهش شهری/اوربان است. اوربان که دیگر همچون یک شکل، گونه یا واحد کراندار فهمیده نمی‌شود حالا باید همچون یک فرآیند بازنظریه‌پردازی شود که حتی زمانی که به طور پیوسته الگوهای انباشتگی را در سرتاسر چشم‌انداز خاکی^۲ زمین دوباره حک می‌کنند، همزمان از جغرافیای موروثی (برهم‌کنش اجتماعی، سکونتگاه، کاربری زمین، گردش و سازماندهی اجتماعی-متابولیک) تخطی می‌کنند، و آن‌ها را منفجر و تعدیل می‌کنند، آن هم درون و هم فراسوی مراکز مادرشهری بزرگ‌مقیاس.

تز ۳: شهری‌شدن متضمن سه لحظه‌ی متقابلاً سازنده است – شهری‌شدن متمرکز، شهری‌شدن گسترده و شهری‌شدن تفاوت‌بنیاد

^۱ implosion-explosion

^۲ terrestrial

اگر اורبان را دیگر نمی‌توان همچون یک شکل یونیورسال، همچون یک گونه‌ی سکونتی خاص یا همچون یک واحد کراندار فهمید فهم‌های موروثی از شهری‌شدن را نیز باید یکسره از نوع ابداع کرد زیرا آن‌ها عمدتاً برآمده از یا درهم‌تنیده با همین سه فرض شناخت‌شناسانه‌ی طبیعی‌شده هستند. مفهوم شهری‌شدن مقدمتاً به نحو سودمندی آکنده است از جهت‌گیری شناخت‌شناسانه‌ی فرآیندی که در تز ۲ بر آن تأکید شد. با این حال تمام نظریه‌های عمده‌ی شهری‌شدن در عمل به طور جدی به واسطه‌ی تمرکز انحصاری‌شان بر آنچه برگس (1967 [1925]) به نحوی کلاسیک به عنوان «رشد سیتی» توصیف کرده محدود می‌شود. این نه تنها یک تأکید تجربی است بلکه همچنین از یک تعهد شناخت‌شناسانه‌ی بنیادین سرچشمه می‌گیرد – یعنی مفهوم‌پردازی شهری‌شدن/اوربانیزاسیون با ارجاع انحصاری به شرایط انباشتگی، تمرکز فضایی جمعیت، وسایل تولید، زیرساخت و سرمایه‌گذاری درون یک زون فضایی کمابیش به روشنی تعریف‌شده.

ما بدون انکار اهمیت خوشه‌های فضایی برای فرآیندهای شهری‌شدن استدلال می‌کنیم که امروز به یک مفهوم‌پردازی چندوجهی‌تر نیاز داریم که بتواند برهم‌کنش بین سه لحظه‌ی متقابلاً سازنده را توضیح دهد – شهری‌شدن متمرکز، شهری‌شدن گسترش‌یافته و شهری‌شدن تفاوت‌بنیاد. این‌ها سه لحظه‌ای هستند که به طور دیالکتیکی در هم‌تنیده و متقابلاً سازنده‌اند؛ آن‌ها را اینجا صرفاً به طور تحلیلی متمایز می‌کنیم تا بتوانیم یک مبنای شناخت‌شناسانه را برای یک مفهوم‌پردازی از نو ابداع‌شده ارائه کنیم که از محدودیت‌ها و کاستی‌های مدل‌های جریان غالب فرآوری کند.

از زمانی که فردریش انگلس در کار مشهورش رشد انفجاری شهر صنعتی منچستر را در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم تحلیل کرد، قدرت انباشتگی، یک نقطه‌ی کانونی کلیدی برای پژوهش شهری بوده است. اگرچه تفسیر صحیح آن، موضوع مناقشه‌ی شدیدی باقی می‌ماند، لحظه‌ی شهری‌شدن متمرکز بسیار شبیه به رویکردهای موروثی به جغرافیای اقتصادی شهری است که به دنبال توضیح فرآیندهای انباشتگی‌ای است که شرکت‌ها، کارگران و خوشه‌های زیرساخت‌ها در طول چرخه‌های متوالی توسعه‌ی صنعتی سرمایه‌دارانه در فضا گرد می‌آیند (Veltz 1996; Storper 1996; Scott 1988; Kratke 2014). بی‌تردید انباشتگی‌های بزرگ، عرصه‌هایی کانونی و موتورهای اصلی دگرگونی‌های شهری عظیم باقی می‌مانند و به این ترتیب آشکارا شایسته‌ی بررسی مستمر به ویژه در سرمایه‌داری اوایل سده‌ی بیست و یکم هستند. با این حال ما فرضیه‌ی رایج در سنت‌های جریان غالب و انتقادی مطالعات شهری را مبنی بر اینکه انباشتگی‌ها بیانگر زمینه‌ی ممتاز یا حتی انحصاری توسعه‌ی شهری هستند، رد می‌کنیم (Scott and Storper 2014). در مقابل حرف ما این است که جغرافیای تاریخی و معاصر دگرگونی شهری، قلمروها و چشم‌اندازهای بسیار گسترده‌تر و البته شدیداً نابرابری را دربرمی‌گیرند که بسیاری را شامل می‌شود که ممکن است جمعیت‌های نسبتاً کوچک، پراکنده یا حداقلی را دارا باشند، اما دقیقاً همان جایی باشند که دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی، زیرساختی و اجتماعی-متابولیک عمده در آن‌ها رخ داده‌اند و دقیقاً پشتیبان یا پیامد عملکردهای روزمره و الزامات رشد انباشتگی‌های اغلب در دوردست بودند. از همین رو لحظه‌ی شهری‌شدن متمرکز به طور تفکیک‌ناپذیری به لحظه‌ی شهری‌شدن گسترده مرتبط است.

شهری‌شدن گسترده اول از همه شامل بهره‌برداری از مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازهایی است که اغلب بسیار دورتر از مراکز جمعیتی فشرده مستقرند تا از فعالیت‌های روزمره و پویایی‌های اجتماعی-اقتصادی زندگی شهری حمایت کنند. تولید چنین چشم‌اندازهای قابل استفاده‌ای^۱ برآمده از پایه‌ای‌ترین الزامات اجتماعی-متابولیک همبسته با رشد شهری است – الزاماتی همچون تدارک و گردش غذا، آب، انرژی و مصالح ساخت‌وساز، فرآوری و مدیریت زباله‌ها و آلودگی، و بسیج نیروی کار در حمایت از این فرآیندهای متنوع استخراج، تولید، گردش و مدیریت. دوم اینکه فرآیند شهری‌شدن گسترده/گسترش‌یافته مستلزم ساخت‌وساز پیوسته و بازسازماندهی مستمر زیرساخت‌های نسبتاً ثابت و غیرمنقول (به ویژه برای حمل‌ونقل و ارتباطات) است تا از این عملکردها و در نتیجه از افزایش و گسترش نابرابر یک «بافت شهری» (Lefebvre [1970] 2003) در سرتاسر زون‌های پیوسته بزرگ‌تر و در نهایت تقریباً در کل سیاره حمایت کنند (نگاه کنید به تز ۵). سوم اینکه فرآیند شهری‌شدن گسترش‌یافته مکرراً مستلزم محصورسازی زمین در برابر

^۱ operational

کاربری‌های اجتماعی نهادینه و به نفع شیوه‌های تصرف خصوصی‌شده، انحصاری و سودمحور است چه برای استخراج منابع، کشت و صنعت، کارکردهای لجستیکی یا مواردی دیگر. در این معنا شهری‌شدن گسترش‌یافته کاملاً با خشونت انباشت از طریق سلب مالکیت درآمیخته است (انباشتی که اغلب به واسطه‌ی نهادهای دولتی تحریک و تحمیل می‌شود) و به واسطه‌ی آن، شیوه‌های کالایی‌نشده‌ی زندگی اجتماعی ناپایدار می‌شوند و در قالب تقسیم فضایی جهانی کار و نظام‌های مبادله قرار می‌گیرند (Ajl 2014; Sevilla-Buitrago 2014). لحظه‌ی شهری‌شدن گسترش‌یافته تا حدی در شرح‌های کلاسیک روابط سیتی-پس‌کرانه توضیح داده شده‌اند، شرح‌هایی که نه تنها تکوین چشم‌اندازهای قابل استفاده را برای پشتیبانی از مراکز جمعیتی کاویده‌اند بلکه شیوه‌هایی را نیز بررسی کرده‌اند که خود فرآیند توسعه‌ی مادرشهری به دروندادهای عظیم شدیداً تنظیم‌شده‌ی (کار، مواد، غذا، آب، انرژی، کالاها، اطلاعات و ...) که محصول انباشتگی‌ها و گونه‌های متنوع فضاهای «غیر-سیتی» اعم از دور یا نزدیک وابسته‌اند (Harris and Ullman 1945; Jacobs 1970; Cronon 1991; for discussion, see Katsikis 2015). اخیراً شرح‌های شهری‌شدن گسترش‌یافته بر محورسازی پیش‌رونده عملیاتی‌سازی و صنعتی‌سازی این چشم‌اندازها در سرتاسر جهان – شامل جنگل‌های استوایی، توندرا، مناطق کوهستانی، اقیانوس‌ها، بیابان‌ها و حتی خود اتمسفر – برای تغذیه‌ی تشدید سریع رشد مادرشهری در دهه‌های اخیر تأکید کرده‌اند (Schmid 2006; Brenner 2014a, 2014b; Soja and Kanai [2006] 2014; Monte-Mor 2014a, 2014b).

در سرتاسر تاریخ درازآهنگ صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه، جغرافیاهای شهری‌شدن گسترش‌یافته برای تحکیم، رشد و تجدید ساختار مراکز شهری نقشی اساسی داشته‌اند. به این ترتیب به جای آنکه لحظه‌ی شهری‌شدن گسترش‌یافته را به «بیرون» غیر-شهری تنزل دهیم باید آن را همچون عرصه‌ی لاینفک فرآیند شهری‌شدن به سان یک کل بدانیم. به این ترتیب بدون آنکه دغدغه‌ی دیرین اوربانیست‌ها را برای فهم فرآیندهای انباشتگی کنار بگذاریم پیشنهاد می‌کنیم تا آن پروبلماتیک آشنا را به مجموعه‌ی گسترده‌ی دگرگونی‌های اجتماعی‌فضایی‌ای گره بزنیم که معمولاً مرتبط با شهری‌شدن تلقی نشده‌اند.

شهری‌شدن متمرکز و گسترش‌یافته به طور جدایی‌ناپذیری با فرآیند شهری‌شدن تفاوت‌بنیاد گره خورده‌اند، شهری‌شدن تفاوت‌بنیادی که در آن پیکربندی‌های اجتماعی‌فضایی پیوسته به گونه‌ای خلاقانه در پیوند با پویایی‌های توسعه‌ای و گرایش‌های بحرانی گسترده‌تر سرمایه‌داری مدرن نابود می‌شوند. لوفور (2003 [1970]). این گرایش متمایز را درون شکل‌های سرمایه‌دارانه‌ی شهری‌شدن به واسطه‌ی استعاره‌ی روشن «درونی‌اشی-برونی‌اشی» به چنگ آورد، صورت‌بندی‌ای که در سال‌های اخیر به شیوه‌های گوناگون از سوی اندیشمندان شهری انتقادی به کار گرفته شده است (Brenner 2014a, 2014b; Schmid, Stanek, and Moravanszky 2015). از دید ما به جای یکسان‌گرفتن انحصاری «درونی‌اشی» با شهری‌شدن متمرکز و «برونی‌اشی» با شهری‌شدن گسترش‌یافته، این استعاره مبنای سودمندی را برای تعیین یک لحظه‌ی سوم تفاوت‌بنیاد شهری‌شدن بر مبنای رانه‌ی همیشگی برای بازساختاردهی سازماندهی اجتماعی‌فضایی در سرمایه‌داری معاصر ارائه می‌کند آن هم نه تنها درون انباشتگی‌های مادرشهری بلکه در سرتاسر چشم‌اندازهای گسترده‌تر شهری‌شدن گسترش‌یافته.

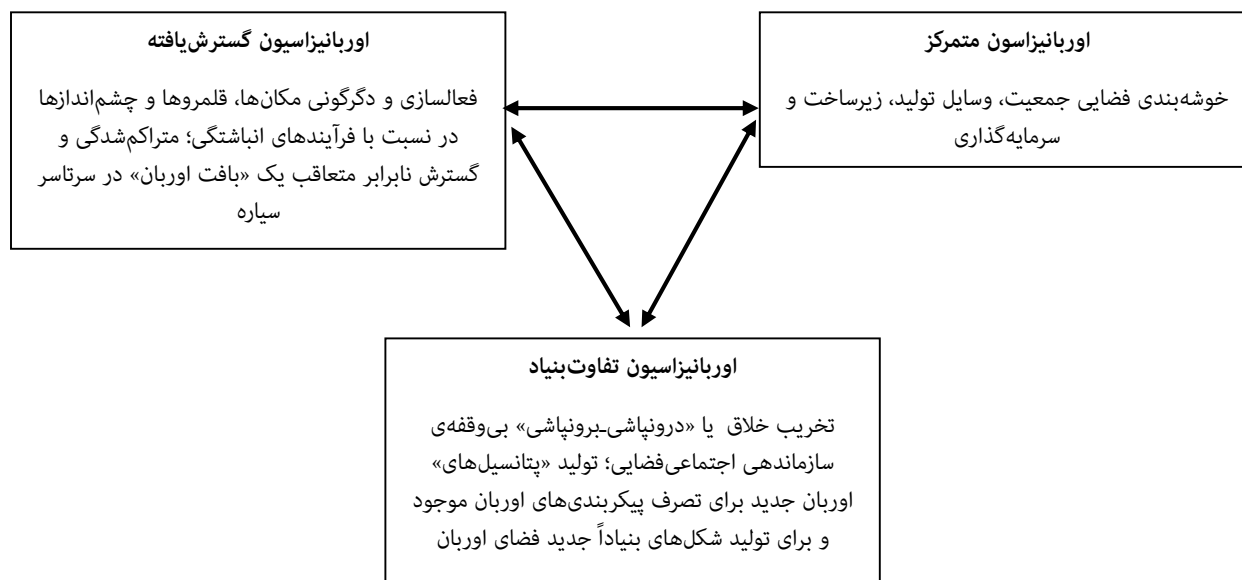
این لحظه‌ی تفاوت‌بنیاد شهری‌شدن، در انطباق با مفهوم‌پردازی فرایندمبنای اوربان که در تز ۲ ارائه شد، پویایی همیشگی شدید شکل‌های سرمایه‌دارانه‌ی شهری‌شدن را کاهش می‌دهد که در آن، پیکربندی‌های اجتماعی‌فضایی به نحوی گرایش‌مند تأسیس می‌شوند، فقط به این خاطر که منسوخ جلوه داده شوند و در نهایت به واسطه‌ی حرکت روبه‌جلوی همیشگی فرآیند انباشت و توسعه‌ی صنعتی کنار گذاشته شوند (Harvey 1985; Storper and Walker 1989). درست به همین اندازه مهم است که همانطور که ما در ادامه (تز ۷) پیشنهاد می‌کنیم بدانیم که شهری‌شدن تفاوت‌بنیاد همچنین نتیجه‌ی شکل‌های متنوع مبارزه‌ی شهری است و پتانسیل‌های قدرتمندی را برای دگرگونی اجتماعی و سیاسی عرضه می‌کند که به واسطه‌ی توسعه‌ی صنعتی سرمایه‌دارانه ایجاد اما اغلب سرکوب می‌شوند (see Lefebvre [1974] 1991 on differential space; and Lefebvre 2009 on the 'politics of space').

تخریب خلاق آرایش‌های اجتماعی‌فضایی درون مراکز شهری بزرگ برای مدت‌ها است که در رویکردهای رادیکال به دوره‌ای‌سازی توسعه‌ی شهری (Gordon 1978; Harvey 1989) تشخیص داده شده‌اند. در چنین رویکردهایی اینطور تصور می‌شود که آرایش‌های متوالی محیط ساخته‌شده‌ی شهری به طور موقت، تضادهای زیربنایی سرمایه‌داری را که برای مثال با مبارزه‌ی طبقاتی، روابط مالکیت، انباشت مازاد و کنترل سیاسی ارزش اضافی پیوند دارند، درونی می‌کنند. تا جایی که محیط‌های ساخته‌شده‌ی موروثی دیگر نمی‌توانند به طور مؤثری، مبارزات و تعارض‌هایی را که به واسطه‌ی چنین تضادهایی ایجاد شده‌اند مدیریت کنند، به طور بنیادین بازسازی یا به نحوی خلاقانه نابود می‌شوند تا زمانی که یک فورماسیون جدید اوریان تولید شود. در این معنا به رغم عدم توافق‌های گسترده درباره‌ی علل زیربنایی تجدید ساختار شهری ناشی از بحران، نظریه‌های رادیکال سیتی سرمایه‌دارانه شرح نسبتاً مبسوطی را درباره‌ی برهم‌کنش بین شهری‌شدن متمرکز و تفاوت‌بنیاد، از حدود ۱۸۵۰ به این سو پروراندند (Soja 2000).

در مقابل ما در حال حاضر فقط فهم محدودی داریم درباره‌ی اینکه چشم‌اندازهای شهری‌شدن گسترش‌یافته چگونه – از طریق چه سازوکارها، مبارزات، الگوها و مسیرهایی – در طول تاریخ توسعه‌ی سرمایه‌دارانه به نحوی خلاقانه نابود شده‌اند، حال چه در پیوند با امواج شهری‌شدن متمرکز و یا به طور عام‌تر در پیوند با رژیم‌های گسترده‌تر انباشت سرمایه و شیوه‌های تنظیم قلمرویی. چرخه‌های توسعه‌ی شهری از جانب پژوهشگران رادیکال که برای مثال ذیل عناوینی چون سیتی تجاری، صنعتی، فوردیستی-کینزی و نئولیبرالی بررسی شده‌اند (Harvey 1989) خیلی به ندرت چه به طور تجربی و چه به طور تحلیلی به پویایی‌های اجتماعی‌فضایی و گرایش‌های بحرانی درون چشم‌اندازهای گسترده‌تر شهری‌شدن گسترش‌یافته پیوند خورده‌اند (با اینحال برای برخی پیشگامی‌های معنادار نگاه کنید به Jones 1997; Bayat and Denis 2000; Thompson, Bunnell, and Parthasarathy 2013; McGee [1991] 2014). با اینحال می‌توان گفت که جغرافیاهای شهری‌شدن گسترش‌یافته نیز فرآیندهای شدید تخریب خلاق را در سرتاسر تاریخ توسعه‌ی صنعتی سرمایه‌دارانه از سر گذرانده‌اند، به طور کلی در پیوند با امواج اصلی تجدید ساختار و مبارزه‌ی سیاسی ناشی از بحران درون مراکز شهری و اقتصادهای قلمرویی گسترده‌تری که این مراکز در آن‌ها جایگیر می‌شوند (Moore 2008, 2011). چنین دگرگونی‌هایی از دهه‌ی ۱۹۸۰ در سرتاسر جهان در حال تشدید، تعمیق و گسترش بوده‌اند و پیامدهای اجتماعی، محیطی و سیاسی دامنه‌داری برای آینده‌ی سرمایه‌داری و در واقع برای کل بشریت داشته‌اند (Luke 2003).

تصویر ۱ خلاصه‌ی شماتیکی را از این سه لحظه‌ی قانونی شهری‌شدن در سرمایه‌داری ارائه می‌کند. ما تکرار می‌کنیم که این «لحظه‌ها» نه به شرایط مورفولوژیک متمایز، سایت‌های جغرافیایی یا مراحل زمانی بلکه به مؤلفه‌های متقابلاً سازنده و به طور دیالکتیکی درهم‌تنیده‌ی یک فرآیند تاریخی خاص دگرگونی اجتماعی‌فضایی اشاره دارند. درست همانطور که جریان‌های دوردست ماده، انرژی و کار، زیربنای پویایی‌های روزمره‌ی انباشتگی‌های مادرشهری بزرگ را به وجود می‌آورند، الزام‌های رشد و تقاضاهای مصرفی این مورد اخیر نیز به همان شکل مستقیماً ساخت پروژه‌های زیرساختی بزرگ‌مقیاس، بازآرایی کاربری زمین و دگرگونی‌های اجتماعی‌فرهنگی را در چشم‌اندازهای قابل‌استفاده‌ی ظاهراً «دورافتاده» میانجی‌گری می‌کنند. همانطور که بافت شهری‌شدن به نحوی پیش‌رونده هر چند نابرابر امتداد می‌یابد، ضخیم‌تر می‌شود، دوباره بافته می‌شود و به طور خلاقانه نابود می‌شود، مراکز جدید انباشتگی (از تاون‌ها معدنی و کشاورزی و منتطق توریستی انحصاری تا هاب‌های لجستیکی و قطب‌های رشد) ممکن است درون زون‌هایی پدیدار شوند که پیش‌تر عمدتاً همچون پس‌کرانه‌هایی قابل‌استفاده عمل می‌کردند (Storper and Walker 1989). بافت شهری سرمایه‌داری مدرن به این ترتیب به بهترین شکل همچون یک میدان نیرو فهمیده می‌شود که به طور پویایی در حال تحول است و در آن، سه لحظه‌ی شهری‌شدن به طور پیوسته در برهم‌کنش هستند تا شکل‌های تاریخی خاص سازماندهی اجتماعی‌فضایی و توسعه‌ی نابرابر را تولید کنند. چارچوبی که به نحوی بازتابی این سه لحظه‌ی شهری‌شدن را که در اینجا تعیین شد به هم مرتبط می‌سازند به این ترتیب دیدگاه‌های تفسیری مولد جدیدی را نه صرفاً درباره‌ی جغرافیاهای تاریخی و معاصر توسعه‌ی صنعتی سرمایه‌دارانه بلکه همچنین

درباره‌ی برخی از شرایط اجتماعی-اکولوژیکی ارائه می‌کند که امروز عمده‌تاً تصور می‌شود که با عصر «آنتروپوسین»^۱ همبسته هستند (Crutzen 2002; for a critical discussion, see Chakrabarty 2009; Malm and Hornborg 2014).



تصویر ۱. سه «لحظه‌ی» شهری‌شدن

تز ۴: بافت شهری‌شدن، چندبعدی است

این شناخت‌شناسی شهری‌شدن که در بالا ارائه شد، فرض‌های موروثی را درباره‌ی جغرافیاهای این فرآیند باطل می‌کند: آن‌ها دیگر صرفاً به واسطه‌ی سیتی، منطقه‌ی مادرشهری یا شبکه‌های بین‌شهری بازنمایی نمی‌شوند و همچنین آن‌ها دیگر دارای کران‌های دقیق و متمایز از یک «بیرون» ظاهراً غیر-شهری نیستند. اما این منفک‌سازی تحلیلی نظام‌مند شهری‌شدن از روندهای منحصرأ مربوط به رشد سیتی مستلزم یک پیامد شناخت‌شناسانه‌ی دیگر است – و آن کنارگذاشتن بخش عمده‌ای از تعاریف جامعه‌شناختی، جمعیت‌شناختی، اقتصادی یا فرهنگی شهری‌شدن است که مستقیماً برآمده از چنان فرضی هستند. به این ترتیب با واسازی شناخت‌شناسی‌های تک‌بعدی سیتی‌محور، شهری‌شدن/اوربانیزاسیون را دیگر نمی‌توان معادل با توسعه‌های عموماً طرح‌شده‌ای همچون مهاجرت روستا به شهر، افزایش جمعیت در سیتی‌های بزرگ، تمرکز سرمایه‌گذاری‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی درون مراکز جمعیتی متراکم، انتشار شهرگرایی همچون یک شکل اجتماعی فرهنگی به تاون‌ها و دهکده‌های با اندازه‌ی کوچک و متوسط، یا گسترش خدمات، تسهیلات، تکنولوژی‌ها، زیرساخت‌ها یا محیط‌های ساخته‌شده‌ی «سیتی‌مانند» در سرتاسر سرزمین در نظر گرفت. از میان این روندهای اخیر، در شرایط خاص هر یک ممکن است به الگوها و مسیرهای متمایز شهری‌شدن مرتبط باشند. با اینحال در چارچوب شناخت‌شناسانه‌ای که اینجا ارائه شد تحدید تحلیلی‌شان دیگر به فرض‌های به لحاظ تعریفی ثابتی همچون (الف) اینکه

(اشاره دارد به دورانی که سرآغاز تأثیر عمده‌ی فعالیت‌های انسان بر اکوسیستم و ساختار زمین‌شناختی سیاره است. م) Anthropocene^۱

آن‌ها لزوماً از درون واحدهای سکونتی خاص (عموماً سیتی‌های بزرگ) سرچشمه می‌گیرند یا (ب) اینکه آن‌ها ضرورتاً برآمده از تکثیر گونه‌های سکونتی شهری ظاهراً یکسانی، ترتیبات زیرساختی یا شکل‌های فرهنگی در سرتاسر سرزمین/قلمرو هستند بستگی ندارد.

آنچه در عوض به آن نیاز داریم فهمی چندبعدی از اوربانیزاسیون است که بتواند الگوها و مسیرهای تاریخاً خاصی را توضیح دهد که جغرافیاهای نابرابر متنوع این فرآیند، در هر یک از لحظه‌های سه‌گانه‌ی سازنده‌اش، به واسطه‌ی آن‌ها در طول چرخه‌های متوالی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی جهان‌گستر، مفصل‌بندی می‌شوند. برای تسهیل یک چنین تحلیلی که بر مفهوم‌پردازی سه‌وجهی لوفور از فضا مبتنی است (Lefebvre [1974] 1991; Schmid 2005, 2008, 2015b). ما سه بعد دیگر اوربانیزاسیون را متمایز می‌کنیم — پرکتیس‌های فضایی، تنظیم قلمرویی و زندگی روزمره. این ابعاد اوربانیزاسیون مشترکاً سه لحظه‌ای را می‌سازند که در تز پیشین تعیین شدند، و مشترکاً بافت شهری نابرابر و با بی‌تابی در حال تحول جهان معاصر را تولید می‌کنند (تصویر ۲).

اول اینکه اوربانیزاسیون متضمن پرکتیس‌های فضایی متمایزی است که کاربری زمین به واسطه‌ی آن‌ها تشدید می‌شوند، زیرساخت‌های ارتباطی متراکم‌تر می‌شوند و دگرگونی‌های اجتماعی-متابولیک برای تسهیل فرآیندهای صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه تسریع می‌شوند. چنین پرکتیس‌های فضایی‌ای مبنای تولید محیط‌های ساخته‌شده درون سیتی‌های بزرگ و نیز طیف وسیعی از دگرگونی‌های اجتماعی فضایی در زون‌های نزدیک و دور نسبت به این سیتی‌ها هستند.

دوم اینکه اوربانیزاسیون همواره به واسطه‌ی شکل‌های خاصی از تنظیم قلمرویی میانجی‌گری می‌شود که (الف) قواعد مشترکاً الزام‌آوری را در خصوص تخصیص کار، زمین، غذا، آب، انرژی و منابع مادی را درون و در میان مکان‌ها و قلمروها تحمیل می‌کنند، (ب) رویه‌های رسمی و غیررسمی برنامه‌ریزی را برای کنترل الگوهای سرمایه‌گذاری و جریان‌های مالی به سوی محیط ساخته‌شده و شبکه‌های زیرساختی در مقیاس‌های فضایی متنوع به کار می‌گیرند، و (پ) الگوهای توسعه‌ی قلمرویی را در خصوص فرآیندهای تولید و بازتولید اجتماعی، ابعاد اصلی زیرساخت‌های لجستیک و گردش کالایی، و نیز گرایش‌های بحرانی نوپدید جایگیرشده درون ترتیبات فضایی موروثی مدیریت می‌کنند (Brenner 2004; Schmid 2003).

ابعاد				
زندگی روزمره	تنظیم قلمرویی	پرکتیس‌های فضایی	اوربانیزاسیون متمرکز	محله‌ها
تولید امور روتین اجتماعی، پرکتیس‌های روزمره و شکل‌های زندگی همبسته با قدرت انباشتگی	رژیم‌های قانونی و نظام‌های برنامه‌ریزی، شرایط اجتماعی-اقتصادی و محیطی همبسته با قدرت انباشتگی را مدیریت می‌کنند	تولید محیط‌های ساخته‌شده و پیکربندی‌های اجتماعی فضایی به منظور مهارکردن قدرت انباشتگی		
امور روتین اجتماعی، پرکتیس‌های روزمره و شکل‌های زندگی که پدیدار می‌شوند: (الف) به عنوان مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازهای متنوع در پیوند با انباشتگی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، و (ب) همچون یک بافت اوربان گسترده‌تر در سرتاسر قلمروها و در تمام مقیاس‌ها متراکم‌تر و گسترده‌تر می‌شوند	نظام‌های مدیریت/حکمرانی معطوف به فرایندهای اجتماعی-متابولیک و اجتماعی-اقتصادی‌ای می‌شوند که پشتیبان مراکز اوربان عمده هستند و انبوه‌ترشدن و گسترش یک بافت اوربان را در سرتاسر قلمروها تسهیل می‌کنند	فعالسازی مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازها در نسبت با انباشتگی‌ها؛ خلق، متراکم‌سازی و گسترش متعاقب «بافت اوربان»، انباشتگی‌ها را به سایت‌های متنوع دگرگونی اجتماعی-متابولیک و اجتماعی-اقتصادی‌ای مرتبط می‌کنند که به آن‌ها وابسته‌اند	اوربانیزاسیون گسترش یافته	
بازسازماندهی امور روتین اجتماعی، پرکتیس‌های روزمره و	بسیج نهادهای دولتی و دیگر ابزارهای تنظیمی به منظور	فشارهای همیشگی برای تخریب خلاقانه‌ی جغرافیاهای موروثی	اوربانیزاسیون تفاوت بنیاد	

شکل‌های زندگی در پیوند با تخریب خلاق محیط‌های ساخته شده و بافت اوربان در تمام مقیاس‌های فضایی	ترویج، مدیریت، تسریع یا تأثیرگذاری بر بازسازی‌های دائمی انباشتی‌های اوربان و بافت گسترده‌تر اوربانیزاسیون گسترش یافته	انباشتی و چشم‌اندازهای قابل استفاده‌ی همبسته‌ی آن‌ها		
--	---	---	--	--

تصویر ۲. لحظه‌ها و ابعاد اوربانیزاسیون

در آخر، اوربانیزاسیون، زندگی روزمره را میانجی‌گری و دگرگون می‌کند. چه درون مراکز جمعیتی متراکم و چه در لوکیشن‌های پراکنده‌تر جایگیر شده در بافت شهری گسترده‌تر، فضای شهری/اوربان به واسطه‌ی مردمی تعریف می‌شود که به واسطه‌ی امور روتین و پرکتیس‌های روزمره‌ی خود از آن استفاده می‌کنند، آن را تصرف می‌کنند و دگرگون می‌سازند، امور روتین و پرکتیس‌هایی که غالباً دربرگیرنده‌ی مبارزات در خصوص شکل و محتوای خود اوربان، همزمان به عنوان یک سایت و پایه‌ی تجربه‌ی اجتماعی هستند. کیفیت‌های فضای اوربان در لوکیشن‌های متنوع نیز به این ترتیب درون تجربه‌های روزمره جایگیر و به واسطه‌ی آن‌ها بازتولید می‌شوند، که به سهم خود فرآیندهای بلندمدت‌تر سوسیالیزاسیون را متبلور می‌کنند که درون محیط‌های ساخته شده و ترتیبات قلمرویی مادیت می‌یابند.

به طور آشکار می‌توان گفت که این یک مفهوم‌پردازی گسترده از اوربانیزاسیون است: این مفهوم‌پردازی مستلزم یک منظومه‌ی گسترده از دگرگونی‌های مادی، اجتماعی، نهادی، محیطی و روزمره‌ی همبسته با صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه، گردش سرمایه و مدیریت توسعه‌ی قلمرویی در مقیاس‌های فضایی متفاوت است.

با این حال ما بر متمایز ساختن اوربانیزاسیون از فرایندهای عام‌تر صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه و گسترش بازار جهانی که از سوی مورخان و جامعه‌شناسان تاریخی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه کاویده شده‌اند، (e.g. Wallerstein 1974; Braudel 1984; Arrighi 1994) اصرار داریم. آنطور که اینجا فهمیدیم، اوربانیزاسون در واقع به این فرآیندها مرتبط است اما خاص‌بودگی‌اش دقیقاً در این است که این فرآیندها را درون مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازها مادیت می‌بخشد و آن‌ها را درون پیکربندی‌های انضمامی موقتاً پایدار زندگی اجتماعی-اقتصادی، سازمان اجتماعی-محیطی و مدیریت تنظیمی جایگیر می‌سازد. توسعه‌ی صنعتی سرمایه‌دارانه، رشد اوربان و تجدیدساختار در یک سطح زمینی/دنیوی دست‌نخورده را ایجاد نمی‌کند بلکه دائماً با پیکربندی‌های اجتماعی فضایی موروثی، از جمله آن‌هایی که مستقیماً به واسطه‌ی روابط اجتماعی و شکل‌های سیاسی سرمایه‌داری تولید می‌شوند، برخورد و آن‌ها را دوباره سازماندهی می‌کند. اوربانیزاسیون دقیقاً میانجی و تجلی این برخورد/دگرگونی است و هر پیکربندی زندگی اوربان قویاً به واسطه‌ی نیروهای اجتماعی، سیاسی و نهادین متنوعی شکل می‌گیرد که آن (اوربان) را میانجی‌گری می‌کنند.

تز ۵: اوربانیزاسیون، سیاره‌ای شده است

از زمان موج اول صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه در قرن نوزدهم، مرزهای کارکردی، نواحی زیر پوشش^۱ و پسرانه‌های بلافصل مناطق اوربان رو به بیرون گسترش یافته‌اند تا واحدهای منطقه‌ای بزرگ‌تری را ایجاد کنند. با این حال مهم اینکه این فرآیند دراماتیک گسترش مادرشهری از دیرباز بر فعالسازی و دگرگونی عمیق چشم‌اندازهای رفته‌رفته گسترده‌تر اوربانیزاسیون گسترش یافته مبتنی بوده است که پایه‌ترین تقاضاهای اجتماعی-اقتصادی و اجتماعی-متابولیک انباشتی‌ها را برآورده می‌سازند. این الگوها و مسیرهای تجدیدساختار اجتماعی فضایی که سرتاسر جهان و در طول گذار طولانی، خشن و شدیداً پرتنش از صنعتی و مادرشهری به فورماسیون‌های قلمرویی اوربانیزاسیون، تقریباً از دهه‌ی ۱۸۳۰ تا دهه‌ی ۱۹۷۰ متبلور شدند نیازمند بررسی و تفسیر بیشتر هستند. بر خلاف دوره‌ای‌سازی‌های

^۱ catchment areas

موروثی که تقریباً منحصر بر سیتی‌ها و شکل اوربان تمرکز می‌کنند، چارچوبی که اینجا ارائه شد امکان می‌دهد تا پویایی‌های رشد سیتی در طول هر دوره در نسبت مستقیم با تولید و بازسازی چشم‌اندازهای به لحاظ تاریخی و جغرافیایی قابل‌استفاده‌ی خاصی (که به واسطه‌ی امپراطوری، استعمار، نئواستعمار و شکل‌های متنوع محصورسازی و انباشت از طریق سلب مالکیت میانجی‌گری می‌شوند) تحلیل شوند که پشتیبان این چشم‌اندازها هستند.

در راستای اهداف کنونی‌مان ما بر فورم‌اسیون معاصر اوربانیزاسیون تمرکز می‌کنیم. از دید ما یک فورم‌اسیون حقیقتاً سیاره‌ای اوربانیزاسیون، از دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز به ظهور کرد یعنی در دوره‌ی سنتی تجدید ساختار جهانی ناشی از بحران که با واسازی رژیم‌های فوردیستی-کینزی و ملی-توسعه‌گرایانه‌ی انباشت در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد و با نابودی سوسیالیسم دولتی و فروپاشی اتحاد شوروی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ ادامه یافت. این تحولات برخی از شرایط پایه‌ای را برای گسترش سیاره‌ای متعاقب بافت اوربان در طول دو دهه‌ی گذشته برقرار کردند - مقررات‌زدایی از نظام مالی جهانی و مقررات‌زدایی از نظام‌های تنظیمی ملی مختلف، نئولیبرال‌سازی مدیریت اقتصادی جهانی، ملی و محلی، انقلاب دیجیتال جهانی، منعطف‌سازی فرآیندهای تولید و تعمیم شبکه‌های تولید جهانی، و ایجاد شکل‌های جدید تنظیم قلمرویی بازارمحور در مقیاس‌های فراملی، ملی و فروملی. این بازجهت دهی‌ها یک چارچوب تنظیمی جدید را به وجود آورده‌اند که سرمایه‌گذاری شهری/اوربان بورس بازان را نه تنها درون بازارهای املاک و محیط‌های ساخته‌شده‌ی سیتی‌های عمده‌ی جهان، بلکه همچنین به واسطه‌ی ساخت شبکه‌ها و زیرساخت‌های شهری شدیداً گسترش‌یافته‌ی استخراج منابع، کشت صنعتی و گردش لجستیکی تشویق می‌کنند که همه‌ی آن‌ها شدیداً به محصورسازی شتابنده‌ی چشم‌اندازها در سرتاسر جهان انجامیده‌اند که امکان گردش تشدیدشده و تسریع‌شده‌ی سرمایه را به وجود می‌آورند (Harvey 2010; Merrifield 2014).

لوفور (2003 [1970]) در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ این وضعیت را پیشبینی کرده بود و فرضیه‌ی رادیکال اوربانیزاسیون کامل جامعه را پرورانده بود. از دید لوفور این یک گرایش نوپدید بود که می‌توانست در آینده واقعیت یابد، اما او درباره‌ی اینکه این گرایش چه زمانی و چگونه ممکن است عملاً رخ دهد و اینکه چه پیامدهایی خواهد داشت تعمق نکرد. امروز به طور فزاینده آشکار است که اوربان به شرطی جهان‌گستره تبدیل شده است که در آن تمام ابعاد روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیطی در سرتاسر مکان‌ها، قلمروها و مقیاس‌ها گرفتار می‌شوند و از تمام تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی ریشه‌دار (اوربان/رورال، سیتی/کانتتری‌ساید، جامعه/طبیعت، شمال/جنوب، شرق/غرب) فرآروی می‌شود. سپیده‌دم اوربانیزاسیون سیاره‌ای به واسطه‌ی چندین گرایش درهم‌تنیده نمایان می‌شود که فقط در همین اوایل سده‌ی بیست‌ویکم است که رفته‌رفته در معرض تمرکز تحلیلی قرار گرفته‌اند، گرایش‌هایی که با این حال به طور مبرمی نیازمند مذاقه‌ی اندیشمندان شهری انتقادی هستند.

شاید مهم‌ترین گرایش در میان این گرایش‌ها گسترش قلمرویی چشمگیر انباشتگی‌های اوربان باشد که به روشنی می‌توان به واسطه‌ی مفهوم «سیتی‌های صدمایی» سودجیک (1993 آن را فهمید که به مرور مرزهای بین بسیاری از سیتی‌های اصلی و قلمروهای پیرامونی‌شان یا «پس‌کرانه‌های» پیشین را محو یا حتی نابود کرده‌اند (2014 [2006] Soja and Kanai). امروز انباشتگی‌های اوربان را دیگر نمی‌توان صرفاً همچون تمرکزهای گره‌گاهی که حول یک هسته‌ی اوربان منفرد سازمان یافته و به سوی آن جهت‌گیری شده است فهمید. در واقع آن‌ها را باید همچون میدان‌های نیروی فشرده‌ی برهم‌کنش تقریباً پیوسته در میان فرآیندهای متنوع همبسته با اوربانیزاسیون متمرکز، گسترش‌یافته و تفاوت‌بنیاد دوباره مفهوم‌پردازی کرد (Topalovic, Knusel, and Jaggi 2013).

آنچه در این کانتکست به همین اندازه اهمیت دارد، امواج بسیار دیگر دگرگونی اجتماعی-اقتصادی و اجتماعی-متابولیک در دوره‌ی پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ هستند که به طور چشمگیری بافت موروثی اوربانیزاسیون را بازتنیده‌اند در حالی که آن را به قلمروهای جدیدی می‌گسترانند که پیش‌تر نسبتاً از آثار دامنه‌دار، مجزا بودند. این‌ها شامل این موارد می‌شوند: (الف) گسترشی عمده در مناطق صادراتی کشت‌و‌صنعت، با سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی بزرگ‌مقیاس و دگرگونی‌های کاربری زمین به منظور تولید و گردش غذا و سوخت‌های

طبیعی^۱ برای بازارهای جهانی (McMichael 2013)، (ب) گسترشی عظیم در سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با استخراج معدنی و نفت که عمدتاً به خاطر رونق کالایی پس‌ا ۲۰۰۳ بود که در افزایش‌های چشمگیر در قیمت‌های جهانی مواد خام به‌ویژه فلزات و سوخت‌ها نمایان شد (Arboleda 2015)، (پ) تحکیم و گسترش شتابنده‌ی زیرساخت‌های حمل‌ونقل و ارتباطات راه دور (شامل شبکه‌هایی همچون جاده‌ها، کانال‌ها، خطوط راه‌آهن، مسیرهای آبی و خطوط لوله و گره‌گاه‌هایی همچون بنادر، فرودگاه‌ها و هاب‌های لجستیک دارای شیوه‌های متعدد^۲) به منظور کاهش هزینه‌های ترانکشن مربوط به تولید و گردش سرمایه طراحی شدند (Notteboom and Rodrigue 2005; Hein 2011; Hesse 2013). در این شرایط، نواحی «روستایی/رورال» پیشین در سرتاسر جهان به طور عمیقی دستخوش دگرگونی شدند: شکل‌های متنوع استحکام/ادغام کشت‌و صنعت و محصورسازی زمین، شکل‌های کوچک و متوسط مقیاس تولید غذا را تحلیل می‌برند، شکل‌های جدید استخراج صنعتی صادرات محور، مدل‌های تثبیت‌شده‌ی کاربری زمین و بازتولید اجتماعی را افزون بر امنیت محیطی بی‌ثبات می‌کنند، و شبکه‌های مهاجرتی بین‌منطقه‌ای جدیداً تحکیم‌شده و زیرساخت‌های ارتباطی به طور چشمگیری همبستگی‌های بین دهکده‌ها، تاون‌های کوچک و مراکز اوربان بزرگ‌تر اغلب در دوردست را دوباره مفصل‌بندی می‌کنند، و این خود به تولید شکل‌های جدید تجربه‌ی روزمره می‌انجامد که از محدوده‌ی مکان‌های خاص فراتر می‌روند.

در میان این دگرگونی‌های اجتماعی‌فضایی گسترده، بافت اوربانیزاسیون گسترش‌یافته حتی به طور فشرده‌تری تنیده می‌شود، هر چند هنوز به شیوه‌ای کاملاً نابرابر در سرتاسر بسیاری از چشم‌اندازهای نسبتاً خالی از جمعیت‌شده و «طبیعت وحشی^۳» پیشین، از قطب شمال، کوه‌های آلپ و آمازون گرفته تا پاتاگونیای، هیمالیا، صحرای آفریقا، سیرری و صحرای گوبی^۴، افزون بر زون‌های عمده‌ی دریاها و اقیانوس‌های جهان (Diener et al. 2006; Gugger, Couling, and Blanchard 2012; Urban Theory Lab 2015). در حالی که اکولوژی و توپوگرافی این چشم‌اندازها هنوز ممکن است نسبتاً دست‌نخورده یا بکر به نظر برسند که هنوز سرمایه‌داری صنعتی «جای پای» خود را در آن‌ها حک نکرده است، چنین نشانه‌هایی عمیقاً گمراه‌کننده‌اند. در واقع حالا چندین دهه است که مکان‌ها، شبکه‌ها، کریدورهای استراتژیک و مناطق دارای تخفیف^۵ درون چنین قلمروهایی، به گونه‌ای ستیزه‌جویانه و معمولاً از سوی شرکت‌های فراملی در لوای حمایت قانونی دولت‌های ملی نئولیبرالی و/یا اقتدارگرا و انواع متفاوت سازمان‌های بین‌حکومتی، محصور شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند تا شکل‌های جدید استخراج منابع، تولید انرژی و کشت‌و صنعت، گسترش بی‌وقفه‌ی زیرساخت‌های لجستیک، را افزون بر شکل‌های دیگر تشدید کاربری زمین و چپاول محیطی در راستای حمایت از رشد بی‌وقفه و الزامات مصرفی سیتی‌های عمده‌ی جهانی تسهیل کنند.

به این ترتیب در شرایط معاصر، مدل‌های سنتی متروپلیس و پس‌کرانه، مرکز و حاشیه، سیتی و کانتری‌ساید، از اعتبار افتاده‌اند. تقابل شهری/روستایی^۶ که برای مدت‌ها همچون یک تکیه‌گاه شناخت‌شناسانه برای اساسی‌ترین پژوهش‌های مطالعات شهری عمل کرده است، امروز به طور فزاینده به مبنایی آشفته‌ساز برای رمزگشایی الگوها و مسیرهای نوپدیدی تجدیدساختار اجتماعی‌فضایی در سرتاسر جهان تبدیل شده است. جغرافیا‌های توسعه‌ی فضایی نابرابر امروزه همچون درهم‌تنیدگی الگوها و پتانسیل‌های توسعه‌ای جدید درون یک بافت متراکم‌شونده، اگرچه شدیداً قطبی‌شده‌ی بافت اوربانیزاسیون جهان‌گستره صورت‌بندی می‌شوند. به این ترتیب اوربان دیگر در تقابل با یک دیگری هستی‌شناختی که فراسوی «بیرون» آن قرار دارد تعریف نمی‌شود بلکه در عوض اساساً به بافت خود زندگی انسانی تبدیل شده است، یعنی همزمان چارچوب و مبنایی است برای شکل‌های متعدد تفاوت‌گذاری اجتماعی‌فضایی که همچنان در شرایط سرمایه‌دارانه‌ی معاصر رو به تکثیر هستند. رورال را نیز دیگر نمی‌توان همچون یک «دیگرجا» یا «بیرون سازنده» فهمید که امکان می‌دهد اوربان همچون یک عرصه‌ی پایدار، منسجم و منفصل تعیین/تحدید شود. این قلمروی ظاهراً غیر-اوربان در

^۱ biofuels

^۲ intermodal

^۳ wilderness

^۴ Gobi

^۵ concession zones

^۶ urban/rural

عوض حالا یکسره درون الگوها و مسیرهای متنوع فورماسیون سیاره‌ای اوربانیزاسیون فرو رفته است. در واقع در هسته‌ی فرآیند اوربانیزاسیون، درونی شده است.

این گزاره ممکن است مناقشه‌برانگیز از آب دربیاید به ویژه اگر به اشتباه همچون یک تعمیم‌بخشی تمامیت‌ساز فهمیده شود که تفاوت‌های مستمر را چه به لحاظ اجتماعی، نهادی، زیرساختی و چه به لحاظ محیطی، بین مراکز مادرشهری بزرگ و مناطقی که برای مثال دارای جمعیت کم یا پراکنده، محیط‌های ساخته‌شده‌ی حداقلی یا تخریب‌شده و/یا پیوندهای ارتباطی و حمل‌ونقل نسبتاً ضعیف نادیده می‌گیرد (برای بحث درباره‌ی این موضوع نگاه کنید به Catterall 2014; Catterall and Wilson 2014; Scott and Storper 2014). با این حال ادعای ما اینجا این نیست که «رورال» یا مناطق غیر-اوربان یکسره ناپدید شده‌اند، برعکس چنین فضاهایی همچنان وجود دارند و حتی ممکن است نقش‌هایی تعیین‌کننده در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مناطق معینی برای مثال در بخش‌هایی از آفریقا، جنوب شرق آسیا یا آمریکای لاتین بازی کنند (see, e.g. Scott 2009). اما شرایط در مناطق به اصطلاح «رورال» را نباید بدیهی انگاشت، این مناطق نیازمند بررسی‌های دقیق، از لحاظ بافتاری خاص و از لحاظ نظری بازتابی/تأملی هستند که ممکن است به واسطه‌ی استفاده‌ی غیربازتابی از برچسب‌های عامی که الگوها و مسیرهای توسعه و شکل و میزان ارتباطشان را با دیگر مکان‌ها، مناطق و قلمروها از پیش تعیین کنند، به طور جدی با مانع روبه‌رو شوند. در واقع بخش عمده‌ی پژوهش معاصر درباره‌ی مناطق به اصطلاح رورال نشان داده‌اند که بسیاری از چنین نواحی‌ای به واسطه‌ی فرآیندهای اوربانیزاسیون در حال دگرگونی هستند و درون این فرآیندها جایگیر می‌شوند، و این روند دقیقاً به واسطه‌ی انواعی از استراتژی‌های انباشت، پروژه‌های زیرساختی و پیوندهای اجتماعی-متابولیکی صورت می‌گیرند که پیشنهاد ما این است که آن‌ها را ذیل عنوان اوربانیزاسیون گسترش‌یافته نظریه‌پردازی کنیم (see, e.g. Cloke 2006; Diener et al. 2006; Woods 2009; Alton 2014; Wilson 2014; Monte-Mor 2014a, 2014b). چنین مطالعاتی شدیداً این برداشت ما را تقویت می‌کنند که تمایز موروثی اوربان/رورال، بسیار بیشتر از آنکه موجودیت‌ها، فرآیندها و دگرگونی‌هایی را که در هر دو سوی این تفکیک قرار دارند تبیین کند آن‌ها را مبهم می‌سازد.

مفهوم اوربانیزاسیون سیاره‌ای دقیقاً در تقابل با چنین زمینه‌ای می‌تواند بازجهت‌گیری شناخت‌شناسانه‌ی کارآمدی را ارائه کند. بی‌تردید این مفهوم نمی‌تواند جایگزین پژوهش انضمامی درباره‌ی مناطق خاص دگرگونی اجتماعی‌فضایی در جای‌جای جهان بشود. اما مسیری شناخت‌شناسانه را می‌گشاید که این پژوهش‌های انضمامی می‌توانند در آن و در نسبت با مسائل گسترده‌تر مربوط به جغرافیای به طور فزاینده جهان‌گستره، هر چند عمیقاً قطبی و نابرابری دنبال شوند که در آن، حتی مکان‌ها، مناطق و قلمروهای ظاهراً «دور» حالا به طور تفکیک‌ناپذیری درهم‌تنیده می‌شوند.

تز ۶: اوربانیزاسیون به واسطه‌ی الگوها و مسیرهای متنوع توسعه‌ی فضایی نابرابر، رخ می‌دهد

ظهور فورماسیون سیاره‌ای اوربانیزاسیون مستلزم همگن‌سازی چشم‌اندازهایی اجتماعی‌فضایی نیست؛ این فورماسیون به واسطه‌ی «جهانی‌سازی» یک شرط/وضعیت یک‌شکل سیتی‌بودگی (یا «پراکنده‌روی» شهری) در سرتاسر سیاره نمایان نمی‌شود، این فرآیند همچنین مستلزم تبدیل کل زمین به یک شهر جهانی^۱ منفرد همانند ستاره‌ی مرگ در فیلم‌های جنگ ستارگان جرج لوکاس یا سیاره‌ی ترانتور^۲ در مجموعه‌های علمی‌تخیلی بنیاد ایزاک آسیموف نیست. در مقابل آنطور که اینجا مفهوم‌پردازی شد اوربانیزاسیون در سرمایه‌داری همواره یک فرآیند از لحاظ تاریخی و جغرافیایی متنوع است: این فرآیند به واسطه‌ی نهادها، بازنمایی‌ها، استراتژی‌ها و مبارزات به لحاظ تاریخی و جغرافیایی خاصی میانجی‌گری می‌شود که خودشان به گونه‌ای متعارض با ضرب‌آهنگ‌های چرخه‌ای انباشت سرمایه در سرتاسر جهان و تضادهای اجتماعی، سیاسی، و محیطی همبسته‌شان مفصل‌بندی می‌شوند. به جای آنکه اوربانیزاسیون سرمایه‌دارانه را بر مبنای چارچوب‌های تفسیری تک‌بعدی یا صورت‌گرایانه تحلیل کنیم باید آن را همچون یک پویایی

^۱ world-city

^۲ planet Trantor

چندشکلی، چندمقیاسی و نوپدید دگرگونی اجتماعی فضایی بفهمیم: این فرآیند به پیکربندی‌های اجتماعی فضایی متفاوت و به طور نابرابر توسعه یافته در تمام مقیاس‌ها وابسته است و پیوسته چنین پیکربندی‌هایی را تولید می‌کند. کارویژه‌ی هر شناخت‌شناسی اوربان معاصر به این ترتیب پروراندن یک جهت‌گیری تحلیلی و کارتوگرافیک است که به واسطه‌ی آن بتوان تبلورهای نابرابر و بی‌وقفه تحول‌یابنده‌اش را رمزگشایی کرد.

اوربانیزاسیون سرمایه‌دارانه را احتمالاً به بهترین شکل بتوان همچون یک فرآیند نوآوری دائمی، هر چند محل مناقشه، در تولید ترتیبات اجتماعی، فضایی تلقی کرد – هر چند این فرآیند همواره همزمان با فورماسیون‌های موروثی پرکتیس فضایی، هماهنگ‌سازی تنظیمی و زندگی روزمره برخورد می‌کند و از همین طریق آن‌ها را دگرگون می‌سازد (Schmid 2013). در سرمایه‌داری، اوربانیزاسیون همواره در فورماسیون‌های به لحاظ بافتاری حک شده‌ی اجتماعی فضایی مفصل‌بندی می‌شود، زیرا دقیقاً در پیوند و از طریق برخوردها با ساختارهای موروثی توسعه‌ی فضایی نابرابر است که الگوها و مسیرهای خاص آن شکل می‌گیرد و کار را یکسره می‌کند. به این ترتیب فرآیندهای انتزاعی یونیورسال‌ساز صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه در پیکربندی‌های شهری/اوربان به لحاظ تاریخی و جغرافیایی خاص مادیت می‌یابند، پیکربندی‌هایی که خود بی‌وقفه به واسطه‌ی برهم‌کنش استراتژی‌های انباشت، پروژه‌های تنظیمی و مبارزات اجتماعی سیاسی در مقیاس‌های فضایی متنوع دگرگون می‌شوند.

تحکیم یک پیکربندی سیاره‌ای توسعه‌ی اوربان از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این ترتیب فقط اخیرترین نمود این تلون، تفاوت‌گذاری و بازسازماندهی پیوسته‌ی شدید چشم‌اندازها به شمار می‌رود. از یکسو اوربانیزاسیون سیاره‌ای محصول تجمعی چرخه‌های بلندمدت اولیه‌ی اوربانیزاسیون است که به گونه‌ای متفاوت شکل گرفتند و جغرافیاهای جهان‌گستره‌ی سرمایه‌داری را از میانه‌ی قرن نوزدهم پیوسته بازشکل‌دهی کرده‌اند. همزمان این آخرین فورماسیون اوربانیزاسیون در پی موج نئولیبرال‌سازی جهانی، بورس‌بازی مالی و انباشت از طریق سلب مالکیت در دوران پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ پدیدار شده است که همزمان فرآیند کالایی‌سازی را تسریع و تشدید کرده‌اند و نتیجتاً به گسترش نابرابر زیرساخت‌های صنعتی در بیشتر بخش‌های سیاره (تر ۵) انجامیده‌اند. با این حال با وجود شواهد آشکار مبنی بر اوربانیزاسیون شتابنده و درهم‌تنیدگی جهانی بی‌سابقه، تولید چشم‌اندازهای اوربان سیاره‌ای در طول این سه دهه‌ی اخیر، نوعی همگن‌سازی صرف شرایط اجتماعی فضایی را به دنبال نداشته است. در عوض به نظر می‌رسد ظهور اوربانیزاسیون سیاره‌ای به وضوح بر تفاوت‌گذاری‌ها و قطبی‌سازی‌هایی تأکید می‌گذارد و آن‌ها را دوباره درهم می‌تند که برای مدت‌های مدیدی هم پیش‌شرط و هم محصول فرآیند اوربانیزاسیون در سرمایه‌داری بوده‌اند، هر چند در قالب پیکربندی‌های کیفیاً جدیدی که ویژگی‌هایشان را همچنان با دشواری بسیار می‌توان رمزگشایی کرد.

اندیشمندان اوربان معاصر در تلاش برای تحلیل این تحولات، مفاهیم جدید بسیاری را طرح کرده‌اند که هدفشان تعیین پدیده‌های اوربان ظاهراً «جدید» متنوع است (Taylor and Lang 2004; Wolfrum, Nerdinger, and Schauback 2008). در حالی که این کوشش‌ها به طور سودمندی جغرافیاهای متغیر اوربان را در جامعه‌ی جهانی معاصر برجسته می‌کنند، بیشترشان اما به گونه‌ای بسیار انعطاف‌ناپذیر بر شکل‌های اوربان نوپدیدی تمرکز کرده‌اند که به نظر می‌رسد ترتیبات اجتماعی فضایی موروثی را از هم می‌گسلند. این تلاش‌ها برای مثال شامل انواع ظاهراً جدید سیتی‌ها (سیتی‌های جهانی، مگاسیتی‌ها، سیتی‌های لبه‌ای/مرزی^۱، سیتی‌های بینابینی^۲، سیتی‌های فرودگاهی، سیتی‌های غیررسمی و ...) مناطق (شهرمنطقه‌های جهانی، مناطق مگاسیتی، مناطق مادرشهری چندهسته‌ای و ...) افزون بر شبکه‌ها و کریدورهای بین‌اوربان و مواردی از این دست می‌شوند. با این حال در چارچوب روش‌شناسانه‌ای که اینجا ارائه شد، جستجوی دائمی برای چنین شکل‌های اوربان «جدیدی» یک دام فکری است: این کوشش فقط بینش‌هایی نسبتاً سطحی را درباره‌ی مدالیت‌ها و پیامدهای دگرگونی‌های دامنه‌داری به بار می‌آورد که به واسطه‌ی فرآیند اوربانیزاسیون ایجاد می‌شوند. تخریب خلاق، شگرد شکل‌های سرمایه‌دارانه‌ی توسعه‌ی اوربان است؛ به این ترتیب جغرافیاهای اوربان

¹ edge cities

² in-between cities

جدید پیوسته به واسطه‌ی پویایی‌های اوربانیزاسیون تفاوت‌بنیاد^۱ تولید می‌شوند، حال چه درون مراکز اوربان بزرگ و چه در سرتاسر چشم‌اندازهای در دسترس^۲ گسترش یافته. به این ترتیب کارویژه‌ی اصلی، کمتر متمایز کردن شکل‌های اوربان «جدید»ی است که از قرار معلوم جایگزین مورفولوژی‌های فضایی پیشین می‌شوند، و بیشتر کاویدن پویایی‌های از لحاظ تاریخی و جغرافیایی خاص تخریب خلاق است که زیربنای الگوها و مسیرهای اوربانیزاسیون، هم از لحاظ تاریخی و هم در دوره‌ی معاصر است.

برای مواجهه با این چالش کارهای بسیار زیادی را باید انجام داد. واژگان جدید اوربانیزاسیون به طور مبرم مورد نیاز است تا هم از لحاظ تحلیلی و هم از لحاظ کارتوگرافیک به رمزگشایی چشم‌اندازهای متفاوت و به سرعت تحول‌یابنده‌ی اوربانیزاسیونی کمک کند که امروز در سرتاسر سیاره تولید می‌شوند. در حالی که جغرافیاهای متغیر انباشتگی باید آشکارا نقطه‌ی قانونی اصلی در چنین تلاشی باقی بمانند، الگوهای اوربانیزاسیون گسترش یافته را نیز اکنون باید در کانون هر تلاش مستمر برای تشریح مفاهیم و روش‌های جدید برای رمزگشایی این بافت اوربان جهان‌گستره‌ی نوپدید، سیال و همچنان به طور عمده ناشناخته قرار گیرد.

تز ۷: اوربان پروژه‌ای جمعی است که در آن، پتانسیل‌های تولیدشده به واسطه‌ی اوربانیزاسیون به تصرف درمی‌آیند و بر سرشان منازعه رخ می‌دهد

تزهای پیشین تلاش کرده‌اند تا به گونه‌ای تحلیلی برخی از بنیان‌ها را برای یک شناخت‌شناسی جدید اوربان تصریح کنند که به طور کارآمدتری می‌تواند جغرافیاهای تاریخی و نیز معاصر اوربانیزاسیون سرمایه‌دارانه را بهتر از چارچوب‌های سنتی تبیین کند. ما در انتها یک تز نهایی را ارائه می‌کنیم که اساساً مشخصه‌ی سیاسی یک چنین ملاحظات شناخت‌شناسانه‌ای را برجسته می‌سازد. اینجا ما بر بحث پیشینمان درباره‌ی اوربانیزاسیون تفاوت‌بنیاد (تز ۳) تکیه می‌کنیم که بر رانه‌ی بی‌وقفه به سوی تخریب خلاق در سرمایه‌داری و پتانسیل‌های نیرومند برای دگرگون‌سازی اجتماعی فضایی رادیکال همبسته با آن تأکید می‌کند. چنین پتانسیل‌هایی از دید ما محصول ضروری و پایه‌ی^۳ اوربانیزاسیون هستند: آن‌ها به واسطه‌ی «نیروی مولد» انباشتگی و چشم‌اندازهای قابل‌بهره‌برداری همبسته تولید می‌شوند؛ آن‌ها اغلب به واسطه‌ی سرمایه و نهادهای دولتی به منظور تسهیل شکل‌های تاریخی خاص صنعتی‌شدن و تنظیم سیاسی مورد استفاده‌ی ابزاری قرار می‌گیرند؛ اما آن‌ها همچنین به واسطه‌ی استفاده و منازعه‌ی روزمره بر سر فضای اوربان بازتصرف، بازتوزیع و پیوسته بازسازی می‌شوند.

اوربان را به نحو کارآمدی می‌توان همچون یک پتانسیل دگرگون‌ساز فهمید که پیوسته به واسطه‌ی فرآیندهای اوربانیزاسیون تولید می‌شود. همانطور که هم گئورگ زیمل و هم هانری لوفور به نحوی پارادایماتیک در لحظه‌های متفاوت توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی قرن بیستم تشخیص دادند، این پتانسیل دگرگون‌ساز، ذاتی تفاوت‌گذاری‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌ای است که به واسطه‌ی اوربانیزاسیون تولید می‌شوند، تفاوت‌گذاری‌هایی که جمعیت‌ها، نهادها، فعالیت‌ها، برهم‌کنش‌ها، تجارب متنوع را در پیکربندی‌های اجتماعی فضایی خاص پیوند می‌زنند (Schmid 2015a). مهار کردن چنین پتانسیل‌هایی از اهمیت قانونی در فرآیند انباشت سرمایه و در تکنولوژی‌های تنظیم سیاسی برخوردار است. همزمان جنبش‌های اجتماعی برای تصرف چنین پتانسیل‌هایی برای استفاده‌های روزمره، بازتولید اجتماعی و آزمایش‌گری فرهنگی مبارزه می‌کنند. دقیقاً در این معنا اوربان را نمی‌توان کاملاً در زمره‌ی منطق‌های انتزاعی صنعتی‌سازی سرمایه‌دارانه یا سلطه‌ی دولتی قرار داد: اوربان همواره به واسطه‌ی استفاده‌کنندگان به طور مشترک تولید و دگرگون می‌شود، استفاده‌کنندگانی که ممکن است در تقای تصرف پتانسیل‌های بالفعل یا تحقق‌نیافته‌ی آن در راستای استفاده‌های اجتماعی جمعی، به منظور خلق شکل‌های جدید تجربه، پیوند و آزمایش‌گری باشند – و به طور خلاصه در تقای تولید شکل متفاوتی از زندگی باشند (Lefebvre [1974] 1991, [1970] 2003). تعریف اوربان به این ترتیب یک مسئله‌ی صرفاً نظری نیست؛

¹ differential

² operational

³ stake

بلکه در نهایت مسئله‌ای پرکتیکال است: تعریف اوربان ضرورتاً به واسطه‌ی بحث‌ها، مناقشات، مبارزات، شورش‌ها و قیام‌ها مفصل‌بندی می‌شود و در نهایت در لذت‌ها، امور روتین و هیجان‌های زندگی روزمره واقعیت می‌یابد.

در سال‌های اخیر بسیاری از نظریه‌پردازان رادیکال اوربان به واسطه‌ی کاوش در مفهوم کلاسیک لوفور (1996 [1968]) درباره‌ی «حق بر سیتی» (Marcuse 2012) با این منظومه‌ی مسائل کلنجار رفته‌اند. این عبارت/شعار که اولین بار در کانتکست شورش‌های سیاسی اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در پاریس تشریح شد متعاقباً به یک عامل وحدت‌بخش مهم بسیج‌سازی‌های سیاسی تبدیل شد که به دنبال پیوندزدن مبارزات مختلفی بوده است که به نحوی به مسئله‌ی اوربان مرتبط بودند (یعنی به مسائلی درباره‌ی حقوق مسکن، حمل‌ونقل، آموزش، سلامت عمومی، زیرساخت‌های تفریحی یا امنیت محیطی مربوط هستند). از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو مطالبه‌ی حق بر سیتی در سرتاسر جهان حتی شایع‌تر شده و محتوای سیاسی‌اش در همین حین به گونه‌ای تفاوت یافته است که تنوعی از دیدگاه‌های هنجاری و ایدئولوژیک، پیشنهاد‌های سیاستی، مطالبات جنبش و هواداران عام در کانتکست‌های محلی و ملی متنوع در سرتاسر جهان را دربرگیرد (Mayer 2012; Schmid 2012). با اینحال بنا بر استدلال‌ها و پیشنهاد‌های پیشین‌مان، مبارزات را بر سر حق سیتی باید به طور بنیادی دوباره چارچوب‌بندی کرد – زیرا همانطور که هاروی (2012, xv). یادآور می‌شود «مطالبه‌ی حق بر سیتی در واقع مطالبه‌ی حقی است که دیگر وجود ندارد» (برای بحثی مشابه بنگرید به Merrifield 2013). آشکارا مبارزات برای دسترسی به منابع اوربان در سیتی‌های بزرگ – و مبارزات برای قدرت جمعی برای تولید و دگرگون‌ساختن آن‌ها – اکنون بنیادی‌تر از همیشه است و همچنان به ایجاد فرآیندهای مستمر اوربانیزاسیون در سرتاسر دنیا ادامه خواهد داد. با این حال در شرایط معاصر اوربانیزاسیون سیاره‌ای، سیتی کلاسیک (و گونه‌های مادرشهری و منطقه‌ای‌اش) دیگر نمی‌تواند همچون نقطه‌ی ارجاع اصلی مبارزات اوربان یا مبنای اصلی بینش‌های «جهان‌های اوربان ممکن» عمل کند (Harvey 1996). در عوض طیف وسیعی از پرکتیک‌ها و دیسکورس‌های اوربان جدید در مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازهای متنوع، و اغلب در مناطقی در حال تولید هستند که به لحاظ جغرافیایی دور از سیتی‌های بزرگ قرار دارند، اما در جاهایی که شکل‌های جدیدی از شورش‌های جمعی در واکنش به الگوهای تجدیدساختار صنعتی، محصورسازی قلمرویی و بازسازماندهی چشم‌اندازها که در بالا ارائه شد در حال ظهور هستند. از نیجریه، افریقای جنوبی، هند و چین تا برزیل، مکزیک و شمال کانادا، استراتژی‌های سیاسی جدیدی از سوی کشاورزان، کارگران، مردم بومی و دیگر جمعیت‌های آواره در حال شکل‌گیری هستند تا با زیرساختی‌سازی^۱ و محصورسازی فضاهای اجتماعی روزمره‌شان و تخریب شکل‌های دیرینه‌ی امرارمعاششان به مخالفت بپردازند (see, e.g. Alton 2014; Wilson 2014; Arboleda 2015; and the documentary film, Millions Can Walk, Schaub and Musale 2014). سیاست جنبش‌های ضداعیانی‌سازی و مقاومت در برابر ابرپروژه‌های شرکتی در هسته‌های متراکم سیتی به این ترتیب می‌توانند هم به طور تحلیلی و هم به طور سیاسی به بسیج‌سازی‌ها بر ضد محصورسازی زمین، زیرساخت‌های بزرگ مقیاس (سدها، بزرگراه‌ها، خطوط لوله، کریدورهای صنعتی، معادن) و جابه‌جایی در مناطق ظاهراً «دور دست» متصل شوند (در این باره نگاه کنید به تحلیل مریفیلد (2014) از «نئوهوسمانیزاسیون»). چنین بسیج‌سازی‌هایی به جای پس‌زدن زندگی اوربان اغلب مستلزم یک شکل اجتماعاً برابرتر، دارای مدیریت دموکراتیک‌تر و به لحاظ محیطی معقول‌تر اوربانیزاسیون نسبت به آنچه از سوی نیروهای سرمایه‌داری نئولیبرالی تحمیل می‌شود هستند.

مفهوم شهری‌شدن سیاره‌ای که در اینجا ارائه شد بیانگر یک جهت‌گیری شناخت‌شناسانه است که به واسطه‌ی آن می‌توان رمزگشایی از این مبارزات، به هم پیوستگی‌هایشان در مکان‌ها، قلمروها و چشم‌اندازهای مختلف و پتانسیل‌های اوربانی را آغاز کرد که مطالبه می‌شوند، مفصل‌بندی می‌شوند و پیوسته در حال دگرگونی‌اند. یک چنین پژوهشی را همچنان باید در دستور کار قرار داد اما دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ای که در اینجا ارائه شد نیازمند آن است تا به شیوه‌ای چارچوب‌بندی شود که برای غلبه بر تفکیک و تجزیه‌ی نه تنها فضاهای اوربان بلکه خود مبارزان اوربان نیز بکوشد، و فرقی نداشته باشد که این مبارزات و فضاها در کجا قرار دارند. آنچه به همین اندازه اهمیت دارد این است که یک چنین پژوهشی به جای آنکه بر مفاهیم و بازنمایی‌های موروثی از اوربان مبتنی باشد نیازمند

^۱ infrastructuralization

آن است تا شیوه‌های چندگانه‌ای را توضیح دهد که استفاده‌کنندگان از فضاهای اوربانیزه‌شونده، جهان‌های اوربان خاص خودشان را به واسطه‌ی پرکتیس‌ها، گفتمان‌ها و مبارزاتی تولید و دگرگون می‌کنند که نه تنها به شکل‌گیری پیکربندی‌های فضایی اوربان جدید، که همچنین به تکوین دیدگاه‌هایی جدید درباره‌ی پتانسیل‌هایی می‌انجامد که به واسطه‌ی فعالیت‌های‌شان تولید و مطالبه می‌شود (INURA 1998).

اوربان یک پروژه‌ی جمعی است – اوربان به واسطه‌ی کنش، مذاکره، تخیل، آزمایش‌گری و مبارزه‌ی جمعی تولید می‌شود. جامعه‌ی اوربان به این ترتیب هرگز نه یک وضعیت تحقق‌یافته بلکه بیانگر یک افق گشوده است که مبارزات انضمامی بر سر اوربان در پیوند با آن، عملی می‌شوند. در نهایت به واسطه‌ی چنین مبارزاتی است که هر شناخت‌شناسی اوربان جدید ممکن شکل خواهد گرفت.

منابع:

Ajl, M. 2014. “The Hypertrophic City Versus the Planet of Fields.” In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 533–550. Berlin: Jovis.

Allen, J., A. Cochrane, and D. Massey. 1998. *Rethinking the Region*. London: Routledge.

Alton, C. 2014. *Down North: The Lower Athabasca Regional Counter-Plan*. Master of Design Studies (MDes) Thesis in Urbanism, Landscape, Ecology. Cambridge, MA: Graduate School of Design, Harvard University.

Angel, S. 2011. *Making Room for a Planet of Cities*. Cambridge: Lincoln Institute of Land Policy.

Angelo, H. and D. Wachsmuth. 2014. “Urbanizing Urban Political Ecology: A Critique of Methodological Cityism.” *International Journal of Urban and Regional Research*. doi:10.1111/1468-2427.12105

Arboleda, M. 2015. “Spaces of Extraction, Metropolitan Explosions: Planetary Urbanization and the Commodity Boom in Latin America.” *International Journal of Urban and Regional Research*, forthcoming.

Archer, M. 2007. *Making Our Way Through the World: Human Reflexivity and Social Mobility*. Cambridge: Cambridge University Press.

Arrighi, G. 1994. *The Long Twentieth Century*. London: Verso.

Atkinson, A. 2007. “Cities After Oil 1: ‘Sustainable Development’ and Energy Futures.” *City* 11 (2): 201–213.

Atkinson, A. 2009. “Cities After Oil—One More Time.” *City* 13 (4): 493–498.

Batty, M. 2013. *The New Science of Cities*. Cambridge, MA: MIT Press.

Bayat, A., and E. Denis. 2000. “Who is Afraid of Ashwaiyyat?. Urban Change and Politics in Egypt.” *Environment and Urbanization* 12 (2): 185–199.

Bettencourt, L., and G. West. 2010. “A Unified Theory of Urban Living.” *Nature* 467: 912–913.

Bourdieu, P. 1990. *In Other Words: Essays Towards a Reflexive Sociology*. Stanford, CA: Stanford University Press.

Braudel, F. 1984. *The Perspective of the World*. Translated by Sian Reynolds. Berkeley, CA: University of California Press.

Brenner, N. 2004. *New State Spaces: Urban Governance and the Rescaling of Statehood*. New York: Oxford University Press.

Brenner, N. 2009. "What is Critical Urban Theory?" *City* 13 (2–3): 195–204.

Brenner, N. 2013. "Theses on Urbanization." *Public Culture* 25 (1): 85–114.

Brenner, N., ed. 2014a. *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*. Berlin: Jovis.

Brenner, N. 2014b. "Introduction: Urban Theory Without an Outside." In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 14–35. Berlin: Jovis.

Brenner, N., and C. Schmid. 2011. "Planetary Urbanization." In *Urban Constellations*, edited by M. Gandy, 10–13. Berlin: Jovis.

Brenner, N., and C. Schmid. 2014. "The 'Urban Age' in Question." *International Journal of Urban and Regional Research* 38 (3): 731–755.

Brenner, N., and N. Katsikis. 2014. "Is the Mediterranean Urban?" In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 428–459. Berlin: Jovis.

Brenner, N., D. Madden, and D. Wachsmuth. 2011. "Assemblage Urbanism and the Challenges of Critical Urban Theory." *City* 15 (2): 225–240.

Brenner, N., J. Peck, and N. Theodore. 2010. "Variegated Neoliberalization: Geographies, Modalities, Pathways." *Global Networks* 10 (2): 182–222.

Brugmann, J. 2010. *Welcome to the Urban Revolution*. New York: Bloomsbury.

Bunnell, T., and A. Maringanti. 2010. "Practicing Urban Research Beyond Metrocentricity." *International Journal of Urban and Regional Research* 34 (2): 415–420.

Burdett, R., and D. Sudjic. 2006. *The Endless City*. London: Phaidon.

Burgess, E. (1925) 1967. "The Growth of the City: An Introduction to a Research Project." In *The City*, edited by R. Park and E. Burgess, 47–62. Chicago, IL: University of Chicago Press.

Castells, M. (1972) 1977. *The Urban Question: A Marxist Approach*. Cambridge, MA: MIT Press.

Catterall, B. 2014. "Towards the Great Transformation: (11) Where/what is Culture in 'Planetary Urbanisation'? Towards a New Paradigm." *City* 18 (3): 368–379.

- Catterall, B., and M. Wilson. 2014. "Introducing and Resituating a Debate About 'Planetary Urbanisation'." CITY. virtual special issue, "Reclaim the city and the planet." Accessed December 20, 2014. <http://www.city-analysis.net/2014/08/18/introducing-and-resituating-a-debate-aboutplanetary-urbanisation/>
- Chakrabarty, D. 2009. "The Climate of History: Four Theses." *Critical Inquiry* 35: 197–222.
- Chibber, V. 2013. *Postcolonial Theory and the Specter of Capital*. London: Verso.
- Cloke, P. 2006. "Conceptualizing Rurality." In *Handbook of Rural Studies*, edited by P. Cloke, T. Marsden and P. Mooney, 18–28. London: Sage.
- Cronon, W. 1991. *Nature's Metropolis: Chicago and the Great West*. New York: Norton.
- Crutzen, P. J. 2002. "Geology of Mankind: The Anthropocene." *Nature* 415: 23.
- Davis, M. 2006. *Planet of Slums*. London: Verso.
- Diener, R., J. Herzog, M. Meili, P. de Meuron, and C. Schmid. 2006. *Switzerland: An Urban Portrait*, 1–4. Zürich: ETH Studio Basel, Birkhäuser.
- Elmqvist, T. 2014. "Why We Need an Urban Sustainable Development Goal." blog entry at <http://www.thenatureofcities.com/2014/03/02/why-we-needan-urban-sustainable-development-goal/>, accessed 9 January 2015.
- Fainstein, S. 2014. "Resilience and Justice." Melbourne Sustainable Society Institute Working Paper 2, <http://www.sustainable.unimelb.edu.au/content/pages/mssi-research-paper-susan-fainstein-resilienceand-justice>, accessed on 9 January 2015.
- Gieryn, T. 2006. "City as Truth-Spot: Laboratories and Field-Sites in Urban Studies." *Social Studies of Science* 36 (1): 5–38.
- Girardet, H. 2004. *Cities, People, Planet*. New York: Academy Press.
- Glaeser, E. 2011. *Triumph of the City*. New York: Tantor.
- Gleeson, B. 2014. *The Urban Condition*. London: Routledge.
- Gordon, D. 1978. "Capitalist Development and the History of American Cities." In *Marxism and the Metropolis*, edited by W. Tabb and L. Sawyers, 25–63. New York: Oxford University Press.
- Greenfield, A. 2013. *Against the Smart City*. E-book: amazon digital services.
- Gugger, H., N. Couling, and A. Blanchard. 2012. *Barens Lessons*. Lausanne: EPFL/Park Books.
- Harris, C. D., and E. L. Ullman. 1945. "The Nature of Cities." *The Annals of the American Academy of Political and Social Science* 242: 7–17.
- Hartmann, R., H. Hitz, C. Schmid, and R. Wolff. 1986. *Theorien zur Stadtentwicklung*. Oldenburg: Geographische Hochschulmanuskripte 12.

- Harvey, D. 1985. "The Geopolitics of Capitalism." In *Social Relations and Spatial Structures*, edited by D. Gregory and J. Urry, 128–163. London: Macmillan.
- Harvey, D. 1989. *The Urban Experience*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- Harvey, D. 1996. *Justice, Nature and the Geography of Difference*. Oxford: Blackwell.
- Harvey, D. 2010. *The Enigma of Capital*. New York: Oxford University Press.
- Harvey, D. 2012. *Rebel Cities*. London: Verso.
- Hein, C., ed. 2011. *Port Cities: Dynamic Landscapes and Global Networks*. New York: Routledge.
- Hesse, M. 2013. "Cities and Flows: Re-Asserting a Relationship as Fundamental as it is Delicate." *Journal of Transport Geography* 29: 33–42.
- Hodson, M., and S. Marvin. 2010. "Urbanism in the Anthropocene: Ecological Urbanism or Premium Ecological Enclaves." *City* 14 (3): 298–313.
- Horkheimer, M. (1968) 1972. *Critical Theory: Selected Essays*. New York: Continuum, 188–243.
- INURA. 1998. *Possible Urban Worlds: Urban Strategies at the End of the 20th Century*. Basel: Birkhäuser Verlag.
- Jacobs, J. 1970. *The Economy of Cities*. New York: Vintage.
- Jones, G. W. 1997. "The Thoroughgoing Urbanization of East and Southeast Asia." *Asia Pacific Viewpoint* 38 (3): 237–249.
- Katsikis, N. 2015. *From Hinterland to Hinterworld: Territorial Organization Beyond Agglomeration*. Doctoral Dissertation, Doctor in Design Studies Program, Graduate School of Design, Harvard University.
- Katznelson, I. 1992. *Marxism and the City*. New York: Oxford University Press.
- Kipfer, S., and K. Goonewardena. 2013. "Urban Marxism and the Post-colonial Question: Henri Lefebvre and 'Colonisation'." *Historical Materialism* 21 (2): 76–116.
- Kratke, S. 2014. "Cities in Contemporary Capitalism." *International Journal of Urban and Regional Research* 38 (5): 1660–1677.
- Lefebvre, H. (1974) 1991. *The Production of Space*. Translated by D. Nicholson-Smith. Cambridge: Blackwell.
- Lefebvre, H. (1968) 1996. "The Right to the City." In *Writings on Cities* by Henri Lefebvre, edited by E. Kofman and E. Lebas, 63–182. Oxford: Blackwell.

Lefebvre, H. (1970) 2003. *The Urban Revolution*. Translated by R. Bonnono. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Lefebvre, H. 2009. *State, Space, World: Selected Essays*. edited by N. Brenner and S. Elden, Translated by G. Moore, N. Brenner and S. Elden. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Luke, T. 2003. "Global Cities Versus 'Global Cities': Rethinking Contemporary Urbanism as Public Ecology." *Studies in Political Economy* 70: 11– 33.

Mabin, A. 2014. "Grounding Southern Theory in Time and Place." In *The Routledge Handbook on Cities of the Global South*, edited by S. Parnell and S. Oldfield, 21– 36. New York: Routledge.

Malm, A., and A. Hornborg. 2014. "The Geology of Mankind? A Critique of the Anthropocene Narrative." *The Anthropocene Review* 1 (1): 62–69.

Marcuse, P. 2012. "Whose Right to What City?" In *Cities for People, Not for Profit: Critical Urban Theory and the Right to the City*, edited by N. Brenner, P. Marcuse, and M. Mayer, 24–41. New York: Routledge.

Massey, D. 2005. *For Space*. London: Sage.

Mayer, M. 2012. "The 'Right to the City' in Urban Social Movements." In *Cities for People, Not for Profit: Critical Urban Theory and the Right to the City*, edited by N. Brenner, M. Mayer and P. Marcuse, 63–85. New York: Routledge.

McGee, T. G. (1991) 2014. "The Emergence of Desakota Regions in Southeast Asia: Expanding a Hypothesis." In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 121–139. Berlin: Jovis.

McMichael, P. 2013. "Land Grabbing as Security Mercantilism in International Relations." *Globalizations* 10 (1): 47–64.

Merrifield, A. 2013. *The Politics of the Encounter: Urban Theory and Protest Under Planetary Urbanization*. Athens, GA: University of Georgia Press

Merrifield, A. 2014. *The New Urban Question*. London: Pluto.

Meyer, W. 2013. *The Environmental Advantages of Cities*. Cambridge, MA: MIT Press.

Monte-Mor, R. L. M. 2014a. "What is the Urban in the Contemporary World?" In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 260–267. Berlin: Jovis.

Monte-Mor, R. L. M. 2014b. "Extended Urbanization and Settlement Patterns: An Environmental Approach." In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 109–120. Berlin: Jovis.

Moore, J. 2008. "Ecological Crises and the Agrarian Question in World-Historical Perspective." *Monthly Review* 60 (6): 54–63.

Moore, J. 2011. "Transcending the Metabolic Rift: A Theory of Crises in the Capitalist World-Ecology." *Journal of Peasant Studies* 38 (1): 1–46.

Mostafavi, M., and G. Doherty, eds. 2011. *Ecological Urbanism*. Zurich: Lars Muller.

Notteboom, T. E., and J. P. Rodrigue. 2005. "Port Regionalization: Towards a New Phase in Port Development." *Maritime Policy & Management* 32 (3): 297– 313.

Parnell, S., and Oldfield, eds. 2014. *The Routledge Handbook on Cities of the Global South*. New York: Routledge.

Parnell, S., and J. Robinson. 2012. "(Re)theorizing Cities from the Global South: Looking Beyond Neoliberalism." *Urban Geography* 33 (4): 593–617.

Peck, J. 2015a. "Uneven Regional Development." in the *International Encyclopedia of Geography*, edited by D. Richardson, in press. Cambridge: Wiley-AAG.

Peck, J. 2015b. "Cities Beyond Compare?" *Regional Studies* 49 (1): 160–182.

Peck, J., and N. Theodore. 2015. *Fast Policy: Experimental Statecraft at the Thresholds of Neoliberalism*. Minnesota, MN: University of Minnesota Press.

Postone, M. 1993. *Time, Labor and Social Domination: A Reinterpretation of Karl Marx's Critical Social Theory*. New York: Cambridge University Press.

Prigge, W. 2008. "Reading the Urban Revolution: Space and Representation." In *Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri Lefebvre*, edited by K. Goonewardena, S. Kipfer, R. Milgrom and C. Schmid, 46– 61. London: Routledge.

Rees, W., and M. Wackernagel. 1996. "Urban Ecological Footprints: Why Cities Cannot be Sustainable—And Why they are a Key to Sustainability." *Environmental Impact Assessment Review* 16: 223– 248.

Robinson, J. 2006. *Ordinary Cities*. London: Routledge.

Robinson, J. 2011. "Cities in a World of Cities: The Comparative Gesture." *International Journal of Urban and Regional Research* 35 (1): 1–23.

Robinson, J. 2014. "New Geographies of Theorizing the Urban: Putting Comparison to Work for Global Urban Studies." In *The Routledge Handbook on Cities of the Global South*, edited by S. Parnell and S. Oldfield, 57– 70. New York: Routledge.

Roy, A. 2005. "Urban Informality: Toward an Epistemology of Planning." *Journal of the American Planning Association* 71 (2): 147– 158.

Roy, A. 2009. "The 21st Century Metropolis: New Geographies of Theory." *Regional Studies* 43 (6): 819–830.

Roy, A. 2011. "Slumdog Cities: Rethinking Subaltern Urbanism." *International Journal of Urban and Regional Research* 35 (2): 223– 238.

- Roy, A. 2014. "Worlding the South: Towards a PostColonial Urban Theory." In *The Routledge Handbook on Cities of the Global South*, edited by S. Parnell and S. Oldfield, 9–20. New York: Routledge.
- Roy, A., and A. Ong, eds. 2012. *Worlding Cities: Asian Experiments and the Art of Being Global*. Oxford: Wiley-Blackwell.
- Satterthwaite, D., ed. 2004. *The Earthscan Reader in Sustainable Cities*. London: Earthscan.
- Satterthwaite, D. 2010. "Urban Myths and the Mis-Use of Data That Underpin Them." In *Urbanization and Development*, edited by J. Beall, B. Guha-Khasnobis and R. Kanbur, 83– 102. Oxford: Oxford University Press.
- Saunders, P. 1986. *Social Theory and the Urban Question*. 2nd ed. New York: Holmes & Meier.
- Schaub, C., and K. dir Musale. 2014. *Millions Can Walk*. Documentary film. Zürich: RECK Filmproduction. <http://schaubfilm.ch/en/filmography/dokumentarfilme/millions-can-walk/synopsis/>
- Schmid, C. 2003. "Raum und Regulation. Henri Lefebvre und der Regulationsansatz." In *Fit für den Postfordismus? Theoretisch-politische Perspektiven des Regulationsansatzes*, edited by U. Brand and W. Raza, 217–242. Münster: Westfälisches Dampfboot.
- Schmid, C. 2005. *Stadt, Raum und Gesellschaft: Henri Lefebvre und die Theorie der Produktion des Raumes*. Stuttgart: Franz Steiner Verlag.
- Schmid, C. 2006. "Theory." In *Switzerland: an urban portrait*, edited by R. Diener, J. Herzog, M. Meili, P. de Meuron and C. Schmid, 163– 224. Vol. 1. Zurich: ETH Studio Basel/Birkhauser.
- Schmid, C. 2008. "Henri Lefebvre's Theory of the Production of Space: Towards a Three-Dimensional Dialectic." In *Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri Lefebvre*, edited by K. Goonewardena, S. Kipfer, R. Milgrom and C. Schmid, 27–45. London: Routledge.
- Schmid, C. 2012. "Henri Lefebvre, the Right to the City and the New Metropolitan Mainstream." In *Cities for People, Not for Profit: Critical Urban Theory and the Right to the City*, edited by N. Brenner, P. Marcuse and M. Mayer, 42–62. New York: Routledge.
- Schmid, C. 2013. "Afterword: Urbanization as an Open Process." In *Torre David – Informal Vertical Communities*, edited by Urban Think Tank, 384–387. Zurich: Lars Muller.
- Schmid, C. (2012) 2014. "Patterns and Pathways of Global Urbanization: Towards Comparative Analysis." In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 203–217. Berlin: Jovis.
- Schmid, C. 2015a. "Specificity and Urbanization—A Theoretical Outlook." In *The Inevitable Specificity of Cities*, edited by ETH Studio Basel, 287–307. Zurich: Lars Muller.

- Schmid, C. 2015b. "The Trouble with Henri: Urban Research and the Theory of the Production of Space." In *Urban Revolution Now: Henri Lefebvre in Social Research and Architecture*, edited by Ł. Stanek, C. Schmid and A. Moravanszky, 27–48. Farnham: Ashgate.
- Schmid, C., Ł. Stanek, and A. Moravanszky. 2015. "Theory, not Method – Thinking with Lefebvre." In *Urban Revolution Now: Henri Lefebvre in Social Research and Architecture*, edited by Ł. Stanek, C. Schmid and A. Moravanszky, 1–24. Farnham: Ashgate.
- Scott, A. J. 1988. *New Industrial Spaces*. London: Pion.
- Scott, J. 2009. *The Art of Not Being Governed: An Anarchist History of Upland Southeast Asia*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Scott, A. J., and M. Storper. 2014. "The Nature of Cities: The Limits and Scope of Urban Theory." *International Journal of Urban and Regional Research*. doi:10.1111/1468-2427.12134
- Seekings, J. 2013. "Urban Theory: The Dream and its limits. Plenary lecture." *International Journal of Urban and Regional Research*, annual conference of Research Committee 21 (RC21) of the International Sociological Association, Berlin, August.
- Sevilla-Buitrago, A. 2014. "Urbs in Rure: Historical Enclosure and Extended Urbanization in the Countryside." In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 236– 259. Berlin: Jovis.
- Sheppard, E. 2009. "The Spaces and Times of Globalization: Place, Scale, Networks and Positionality." *Economic Geography* 78 (3): 307– 330.
- Sheppard, E., H. Leitner, and A. Maringanti. 2013. "Provincializing Global Urbanism: A Manifesto." *Urban Geography* 34 (7): 893– 900.
- Simone, A. M. 2009. *City life from Jakarta to Dakar*. London: Routledge.
- Slater, T. 2014. "The Resilience of Neoliberal Urbanism." *Open Democracy*, Accessed January 9, 2015. <https://www.opendemocracy.net/opensecurity/tom-slater/resilience-of-neoliberal-urbanism>
- Soja, E. 2000. *Postmetropolis*. Cambridge, MA: Blackwell.
- Soja, E., and J. Kanai. (2006) 2014. "The Urbanization of the World." In *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, edited by N. Brenner, 142– 159. Berlin: Jovis.
- Storper, M. 1996. *The Regional World*. New York: Guilford.
- Storper, M., and R. Walker. 1989. *The Capitalist Imperative: Territory, Technology and Industrial Growth*. Cambridge: Blackwell.
- Sudjic, D. 1993. *The 100-mile City*. London: Mariner Books.

Taylor, P. J., and R. E. Lang. 2004. "The Shock of the New: 100 Concepts Describing Recent Urban Change." *Environment and Planning A* 36: 951– 958.

Thompson, E., T. Bunnell, and D. Parthasarathy, eds. 2013. *Cleavage, Connection and Conflict in Rural, Urban and Contemporary Asia*. Dordrecht: Springer.

Topalovic, M., M. Knusel, and M. Jaggi. 2013. *Architecture of Territory: Singapore, Johor, Riau*. Zurich/Singapore: ETH Future Cities Laboratory. Townsend, A. 2013. *Smart Cities*. New York: Norton.

UN-Habitat (United Nations Human Settlement Programme). (2007). *The State of the World's Cities Report 2006/2007*. London: Earthscan. Urban Theory Lab. 2015. *Extreme Territories of Urbanization*. Research report. Cambridge, MA: Urban Theory Lab, Graduate School of Design, Harvard University (urbantheorylab.net).

Veltz, P. 1996. *Mondialisation, villes et territoires: L'économie d'archipel*. Paris: Presses Universitaires de France.

Wachsmuth, D. 2014. "City as Ideology: Reconciling the Explosion of the City Form with the Tenacity of the City Concept." *Environment and Planning D: Society and Space* 32 (1): 75–90.

Wallerstein, Immanuel. 1974. *The Modern World-System I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in Sixteenth Century*. New York: Academic Publishers.

Wilson, J. 2014. "Plan Puebla Panama: The Violence of Abstract Space." In *Urban Revolution Now: Henri Lefebvre in Social Research and Architecture*, edited by Ł. Stanek, C. Schmid and A. Moravanszky, 113–130. Farnham: Ashgate.

Wolfrum, S., W. Nerdinger, and S. Schaubeck, eds. 2008. *Multiple City: Urban Concepts, 1908– 2008*. Berlin: Jovis.

Woods, M. 2009. "Rural Geography: Blurring Boundaries and Making Connections." *Progress in Human Geography* 33 (6): 849– 858.